



سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمْ الَّتِي
 كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى
 صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۴۲﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا
 شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
 وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ
 الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى
 الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ آيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ
 بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴۳﴾ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ
 فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ
 وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
 وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۴﴾ وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا
 الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ
 وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ آتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ
 مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۵﴾

پی‌درپی مردم بی‌خرد خواهند گفت که چه عاملی مسلمانان را از قبله‌ای که (سال‌ها) بر آن بودند، برگرداند؟ بگو: «مشرق و مغرب (زمین) فقط برای خداست (، و ارزش هر مکان، به عنایت الهیست و او به صلاح‌دید خود، قبله را مشخص می‌کند (و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.» ۱۴۲ بدینسان (برخی از) شما (مسلمانان) را بهترین امت قرار دادیم تا بر (اعمال دیگر) مردم گواه باشید و پیامبر (نیز) بر (اعمال) شما گواه باشد. و قبله‌ای را که (مدتی) بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم تا کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن که به (جاهلیت) گذشته‌اش برمی‌گردد، مشخص کنیم، و بی‌شک (تغییر قبله به سوی کعبه)، جز برای کسانی که خدا هدایت‌شان کرده، دشوار است، و خداوند (اصلاً) قصد ندارد (نماز یعنی مهم‌ترین نماد) ایمان شما را تباه کند؛ زیرا خداوند با مردم رؤوف و مهربان است. ۱۴۳

حتماً گردانیدن رویت به سوی آسمان را (که با نگاه‌های انتظار آمیزت همراه است)، می‌بینیم (و می‌دانیم که می‌خواهی قبله به سوی کعبه تغییر کند). پس بی‌شک تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود شوی، برمی‌گردانیم. پس (هم‌اکنون) رویت را به سوی مسجدالحرام برگردان، و هر جا هستی، رویتان را به سوی آن برگردانید، و بی‌شک اهل کتاب (از روی کتاب آسمانی‌شان) می‌دانند که این (تغییر قبله) از جانب پروردگارشان، درست است، و خداوند از کارهایشان غافل نیست. ۱۴۴ و اگر هر نشانه و معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری، (به سبب لجاجت‌شان)، از قبله‌ی تو پیروی نمی‌کنند و تو (نیز چون از جانب خدا دلیلی روشن داری)، از قبله‌ی آنان پیروی نخواهی کرد، و برخی از آنان (چون فقط خود را برحق و اهل نجات می‌دانند)، از قبله‌ی یکدیگر پیروی نخواهند کرد، و اگر پس از این آگاهی که برایت پدید آمده، از هوس‌هایشان پیروی کنی، در این صورت، تو (نیز) از ستم‌کاران خواهی بود. ۱۴۵

سخن گفته(بقره/۴۷و۱۲۲)، معنایش این است که افرادی از آنان، از همه‌ی عالمیان برترند و نه تک تک آنان(المیزان، ج ۱، ص ۳۲۱).

کلمه‌ی «امت»، معنای وسیع‌تری از تلقی ما فارسی‌زبانان دارد. راغب اصفهانی می‌نویسد: «امت، به هر جماعتی گفته می‌شود که موضوعی، آنان را گرد هم جمع کرده است؛ خواه دین واحد باشد یا زمان یا مکان واحد [یا...].» به این نمونه‌ی قرآنی توجه کنید: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ...» (قصص/۲۳): «و هنگامی که [حضرت موسی(عَلَيْهِ السَّلَام)] به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چارپایان خود را سیراب می‌کنند...»

روایات فراوان، از جمله سه روایت در اصول کافی(ج ۱، ص ۱۹۰) و در باب «اُمّه‌الانبياء(عَلَيْهِمُ السَّلَام)» شاهدان خدای متعال بر آفریدگان اویند، مصداق «امت میانه» و «شاهدان مردم» در آیه را اُمّه‌ی معصومین(عَلَيْهِمُ السَّلَام) دانسته‌اند.

میانه بودن، یعنی در بین دو گروه قرار داشتن. به تعبیر روایات: «هر که بر آنان پیشی گیرد، از دین خارج شده، و هر که عقب بیفتد، به باطل گراییده، و هر که همراهشان شود، به حق رسیده است.» (بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۶۷؛ ج ۸۷، ص ۲۰).

یکی از وجوه گواهی شاهدان در روایات، «عرضه‌ی اعمال بر پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و اُمّه‌الانبياء(عَلَيْهِمُ السَّلَام) [در فواصل زمانی مشخص] است. در اصول کافی(ج ۱، ص ۲۱۹)، بابی با همین عنوان و مشتمل بر ۶ روایت وجود دارد که می‌گویند پرونده‌های اعمال به اُمّه‌الانبياء(عَلَيْهِمُ السَّلَام) ارایه می‌شود؛ که یکی از اوصافشان، «عین الله فی خلقه» است. امام عصر(عَلَيْهِ السَّلَام)، حجت حاضر الهی، مصداق ویژه‌ی اوصاف یادشده، و به اذن خداوند، مطلع از احوال انسان‌هاست. این خصوصیت، یکی از جهاتی‌ست که موجب می‌شود امام(عَلَيْهِ السَّلَام)، با این‌که در غیبت است، در جریان امور عالم و به‌ویژه تقدیرات و حوادث زندگی انسان‌ها نقش داشته باشد. ابعاد گسترده‌ی این موضوع، در آیات و روایات به تفصیل آمده است. یکی از مصادیق این موضوع، نزول تقدیرات سالانه در شب قدر هر سال بر آن حضرت است که ذیل آیات سوره‌ی قدر(ص ۵۹۸) در باره‌ی آن سخن گفته خواهد شد. /

۱۴۳. امت وسط کیان‌اند؟

آیا «امت میانه» که «گواه بر مردم»‌اند، توصیفی برای همه‌ی مسلمانان است یا گروهی خاص؟ ابتدا نظریه‌ی اول(همه‌ی مسلمانان) به طور خلاصه رد می‌شود:

معنای «شهادت» که در این آیه آمده، با آیات دیگر قرآن که همین تعبیر را آورده، روشن می‌شود؛ مانند: «حَالِ آن‌ها چگونه است روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟» (نساء/۴۱). معنای چنین شهادتی، گواهی دادن بر حقیقت اعمال انسان‌ها و محل آن یعنی قیامت است؛ اما طبعاً مقدمه‌ی لازم آن، مشاهده‌ی حسی و مستقیم شخص شاهد است. او باید مشاهده کند تا بتواند شهادت صحیح بدهد.

اگر منظور آیه، میانه‌رو دانستن امت اسلام دانسته شود، ارتباط آن با ادامه‌ی مطلب، درست درمی‌آید؛ زیرا فرموده است: «... شما را امت میانه‌ای قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید ... و پیامبر هم بر شما گواه باشد». روشن است که تناسبی بین «وسط بودن امت» به معنای اعتدال و دوری آنان از افراط و تفریط، با «گواه بودن آنان بر مردم» نیست؛ همچنین شاهد بودن رسول بر امت، ارتباطی منطقی با عبارت قبل از آن نمی‌یابد.

حواس ما انسان‌ها، در حال عادی، تنها می‌تواند شکل ظاهری اعمال را ببیند و نه حقیقت و باطن آن‌ها را. علاوه بر این، بسیاری از اعمال، در خلوت به انجام می‌رسد که در معرض مشاهده‌ی حسی عموم نیست، و ... در مجموع، موانع متعددی از این قبیل برای صحت معنای «گواه بودن همه‌ی امت» وجود دارد. به‌علاوه، همه‌ی افراد، صلاحیت‌های لازم برای شاهد بودن را ندارند. به تعبیر برخی روایات، چگونه افرادی از امت که صلاحیت شهادت برای يك امر ساده‌ی دنیایی را ندارند، در قیامت، شاهد اختیار می‌شوند؟

نتیجه این‌که مقام شهادت طرح‌شده در آیه، مقامی عام و فراگیر برای همه‌ی امت نیست؛ بلکه مختص افرادی ویژه است. بدین ترتیب، آیه‌ی شریف، وصف بعض را به کل نسبت داده است؛ مانند آن‌که وقتی از برتری بنی‌اسرائیل بر عالمیان



الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ وَإِنَّ
 فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾ الْحَقُّ مِنْ
 رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾ وَلِكُلِّ وُجْهٍ هُوَ مُوَلِّيًا
 فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا
 إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٤٨﴾ وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ
 وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
 وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾ وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ
 وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا
 وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا
 الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَنَّيْ
 عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا
 مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ
 وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾ فَاذْكُرُونِي
 أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١٥٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾

اهل کتاب، همان طور که پسرانشان را می‌شناسند، پیامبر را می‌شناسند، و گروهی از آنان، حقیقت را آگاهانه پنهان می‌کنند؛ ۱۴۶ (ولی) حق و حقیقت، از جانب پروردگارت است. پس به هیچ وجه تردید نکن. ۱۴۷ و هر گروهی قبله‌ای دارد که خدا آن را (بر حسب مصالح‌شان) تعیین می‌کند. پس (بیش از این درباره‌ی تغییر قبله گفت‌وگو نکنید، و به جای آن،) در کارهای خوب، (از یکدیگر) سبقت بگیرید؛ (چرا که) هر جا باشید، خداوند همه‌ی شما را (برای دادن جزا و پاداش، به صحنه‌ی محشر) خواهد آورد؛ خداوند بر هر کاری تواناست. ۱۴۸ و از هر جا خارج شدی (و در هر جا مسکن گزیدی، در هنگام نماز،) رویت را به سوی مسجدالحرام برگردان، و بی‌شک این (دستوری) حق از جانب پروردگارت است، و خداوند از کارهایتان غافل نیست. ۱۴۹ و (در هر حالی،) از هر جا خارج شدی (و در هر جا مسکن گزیدی، هنگام نماز،) رویت را به سوی مسجدالحرام برگردان، و (شما مسلمانان،) هر

جا هستید، رو به سوی آنجا برگردانید تا برای مردم بر ضدّ شما دلیلی نماند (و مشرکان نگویند «محمد، مدّعی آیین ابراهیم است؛ اما مخالف قبله‌ی او.») و اهل کتاب نگویند: «قبله‌ی آن پیامبر موعود، کعبه است؛ پس این شخص، او نیست.»؛) مگر ستم‌کاران‌شان (که طعنه‌هایشان از سر هوا و هوس است و نه دلیل و برهان) که از آنان نترسید و از (خشم) من بترسید. و برای (اهداف مهمی قبله را تغییر دادم و یکی از آنها) این که نعمتم را بر شما تمام کنم (و از حیرت خارج شوید) و این که به حقیقت راه یابید. ۱۵۰ همان‌گونه که (دعای ابراهیم را در حق‌تان اجابت کردیم و) پیامبری از (جنس) خودتان به سویتان فرستادیم که آیات و نشانه‌های ما را بر شما می‌خواند و شما را (از پلیدی‌های روحی) پاک می‌کند و به شما کتاب (آسمانی) و حکمت می‌آموزد و آنچه را که هرگز نمی‌توانستید بدانید، به شما یاد می‌دهد، (بر شما لطف کردیم و خانه‌ای را که ابراهیم بنا کرد و از ما خواست که خیرات و برکات به آن سرازیر شود، قبله‌ی شما قرار دادیم). ۱۵۱ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا به جای آورید و مرا ناسپاسی نکنید. ۱۵۲

ای مسلمانان، (در مشکلات و امور مهم،) از صبر و نماز یاری بجوئید؛ که خدا با صابران است. ۱۵۳

۱۴۲. فلسفه‌ی وجود قبله

استقبال یا رو به قبله کردن در نماز، اسراری دارد. برخی از حکمت‌های آن چنین است:

۱- کعبه‌ی زمینی و جسمانی، نمادی از توجه به کعبه‌ی حقیقی‌ست که مرتبه‌ای فراتر از عوالم جسمانی دارد. آیت‌الله حسن‌زاده آملی در این باره می‌نویسد: «توجه به کعبه‌ی حقیقی می‌نماید که عبارت از دل است که در عالم بدن انسان به منزله‌ی کعبه است، و به منزله‌ی بیت‌المعمور است در آسمان چهارم، و به منزله‌ی عرش است» (هزار و یک نکته، ص ۱۰۰).
 ۲- کعبه از آن جهت که به خدای متعال انتساب یافته و به «بیت‌الله» مشهور است، شرافت خاصی دارد، و رعایت و احترام آن، لازم است. برای همین سفارش شده که در حالت‌های خوب معنوی، رو به قبله باشیم. کعبه، رمز حضور قلب است. امام خمینی در این زمینه می‌نویسد: «نکته‌ی باریکی در واژه‌ی قبله هست که باید از آن غافل نبود. قبله، در اصل لغت، اسم عمل ماست و نه اسم کعبه؛ ولی چون این عمل، رو به روی آن خانه انجام می‌گیرد، کم‌کم اسم خود خانه شده است. قبله، بر وزن جلسه و وجهه، طرز ایستادن و رو به رو شدن با چیزی‌ست که با حضور ذهن انجام می‌گیرد؛ مواجهه‌ای‌ست که انسان به حال خردار می‌ایستد؛ که گویی رژه می‌رود و سان می‌دهد. نهایت باید این رژه و سان در مورد خانه‌ی خدا، با همه‌ی اعضا و تمام اندام بدن بوده باشد؛ آن هم به حال خردار و با نظم و احترام و با حضور ذهن کلی. پس قبله، به معنای اقبال کردن به چیزی‌ست؛ اما طوری که اقبال و روی آوردن به آن، همراه با گسستن از غیر باشد؛ که رنگ پیوستن به آن و گسستن از غیر آن، در عمل آشکار باشد.» (عرفان اسلامی، ج ۵، صص ۱۷۲-۱۷۳).

۳- دیگر از اسرار توجه به کعبه، بُعد سیاسی - اجتماعی آن است. جابر از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا اهمیت مرکز بودن کعبه، برای نماز بیشتر است یا حج؟ امام علیه السلام فرمود: «برای نماز»؛ زیرا بسیاری از مسلمانان نمی‌توانند در تمام عمر حتی یک بار به مکه بروند؛ ولی هر مسلمان، در هر نقطه از جهان، روزی پنج بار به سوی کعبه نماز می‌خواند. می‌توان گفت که در هر شبانه‌روز، پنج بار نگاه تمام مسلمانان جهان در کعبه به هم می‌رسد و گویا تمام مسلمانان جهان، شبانه‌روزی پنج مرتبه در چشمان یکدیگر می‌نگرند، و سخن آنان در آنجا به هم می‌رسد، و تکبیر مسلمان در شرق و غرب دنیا، در کعبه

شنیده می‌شود. این مرکزیت، در هیچ‌یک از ادیان گذشته وجود نداشته و در آینده هم به وجود نخواهد آمد (مناظره در رابطه با مسائل ایدئولوژیک، صص ۸۵-۸۴).

۴- ایستادن رو به قبله، یادآور خاطره‌ها و ارزش‌های بسیاری‌ست: مکه، شکنجه‌گاه بلال، قربانگاه اسماعیل، زادگاه علی بن ابی‌طالب علیه السلام، پایگاه قیام حضرت مهدی (عج)، محل آزمایش ابراهیم علیه السلام و عبادتگاه تمامی پیامبران و اولیاست، و چه زیباست که نمازگزار، آنگاه که رو به قبله می‌ایستد، پیش از شروع نماز، مروری بر این یادها داشته باشد (تفسیر نماز، ص ۵۰).
 ۵- یکی از برکات دستور قرآن به استقبال قبله، این است که موجب رشد علمی مسلمانان شد. قرآن کریم در آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی بقره می‌فرماید: «پس روی کن به طرف مسجدالحرام، و شما مسلمانان نیز هر جا باشید، در نماز، روی بدان جانب کنید.» همچنین در آیه‌ی ۱۵۰ سوره‌ی بقره آمده است: «ای رسول، از هر جا و به هر دیار بیرون شدی، روی به جانب کعبه کن، و شما مسلمانان هم هر جا بودید، روی بدان جانب کنید.» «شطر»، به معنای سمت و جانب است. ایستادن دقیق در محاذات خانه‌ی کعبه و حتی مسجدالحرام، برای کسانی که از دور نماز می‌خوانند، بسیار مشکل است؛ اما ایستادن به سمت آن، برای همه آسان است. همین دستور قرآنی، به نوبه‌ی خود، موجب پیشرفت علوم جغرافیا، هیئت، هندسه و ریاضی، و اختراع قبله‌نما در بین مسلمانان شد؛ زیرا برای قبله‌یابی و تشخیص جهت آن، نیازمند این علوم بودند.

۶- همان‌طور که انسان در امور دنیایی و مادی خود به نظم و برنامه‌ی خاص و معینی نیاز دارد، عبادات نیز نیازمند برنامه‌اند. نماز و احکام آن، نمونه‌ای عالی از نظم و انضباط در امور عبادی و معنوی‌ست.

فلسفه‌ی تغییر قبله

در مورد فلسفه‌ی تغییر قبله، تحلیل‌های متعددی شده است. آنچه قرآن در این باره تصریح و تأکید کرده، این است که تغییر قبله، آزمایشی الهی بوده تا پیروان حقیقی پیامبر شناخته شوند؛ زیرا کسانی که ایمان خالص ندارند، به محض تغییر یک فرمان، شروع به چون و چرا می‌کنند. برای مثال می‌گویند: اگر فرمان قبلی درست بوده، پس فرمان جدید چیست؟؛ اگر دستور جدید درست است، پس فرمان قبلی چه بوده است؟ خداوند نیز به کسانی که در برابر فرامین او تسلیم هستند، بشارت می‌دهد که اعمال گذشته‌ی شما ضایع نمی‌شود؛ زیرا مطابق دستور بوده است (تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۲۲). /



وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ آمَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ
 لَا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
 وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾
 الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
 ﴿١٥٦﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ
 هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ
 فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا
 وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٥٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ
 مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي
 الْكُتُبِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا
 الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّوْنَا لَهُمْ أَوَّلَ تَوْبِهِمْ وَأَنَا
 التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا
 أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
 ﴿١٦١﴾ خُلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ
 ﴿١٦٢﴾ وَاللَّهُ كَرِيمٌ وَاللَّهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾

و به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده (و نابود شده) مگوئید؛ بلکه زندگان (حقیقی، آنان) هستند؛ ولی شما (با حواسی که در دنیا دارید)، نمی فهمید. ۱۵۴ و بی شک شما را با اندکی ترس و گرسنگی و کاهش اموال و از دست رفتن کسان و ثمرات (زندگی مانند فرزندان و محصولات کشاورزی) می آزماییم، و به صابران مژده بده؛ ۱۵۵ کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می گویند: «ما متعلق به خدایم و به سوی او باز خواهیم گشت.» (بنابراین، ما تسلیم خواست خدا هستیم و بی تابی نمی کنیم). ۱۵۶ آنان هستند که درودها و رحمتی (بزرگ) از جانب پروردگارشان به ایشان می رسد و هدایت یافتگان حقیقی، آنان اند. ۱۵۷ (دو کوه) صفا و مروه، از نشانه های خداست (که یادآور اوست و در آنجا عبادت می شود). پس هر کس حج خانه (خدا) یا عمره به جا می آورد، اگر بین آن دو (کوه) طواف کند (و سعی بین آن

دو را انجام دهد)، گناهی مرتکب نشده است (و این که مشرکان بت هایشان را روی این دو کوه گذاشته بودند، مانع سعی صفا و مروه نیست، و این کار بر شما لازم است)، و هر کس کار خوبی را با رغبت به انجام رساند، (بداند که) خدا (از او) سپاسگزار است و (کارهایش را) به خوبی می داند. ۱۵۸ کسانی که دلایل روشن و (وسیله ای) هدایتی را که فرو فرستادیم، پس از آن که در کتاب (آسمانی) برای مردم آشکار کردیم، پنهان می کنند، خداوند آنان را لعنت می کند و لعنت کنندگان (نیز) لعنت شان می کند؛ ۱۵۹ مگر آنان که توبه کردند و (اعمالشان و انحرافی را که ایجاد کرده بودند) اصلاح کردند و (حقیقت را) آشکار نمودند. پس توبه ای آنان را می پذیریم، و من بسیار توبه پذیر و مهربان ام. ۱۶۰ بی شک لعنت خدا و فرشتگان و همه ی مردم، بر کافران است که در حال کفر مردند. ۱۶۱ همیشه در آن (لعنت و دوری از رحمت الهی) هستند، عذابشان سبک نمی شود و (برای عذرخواهی و جبران گذشته) به آنان مهلت داده نخواهد شد. ۱۶۲ خدای شما، خدای یگانه است. هیچ

خدایی جز او نیست. بخشنده و مهربان است. ۱۶۳

۱۵۷-۱۵۵. دانستنی‌هایی در باره امتحان الهی

بلا، به معنای ایجاد تحول و دگرگونی برای تحصیل نتیجه‌ی مورد نظر است، و امتحان، اختبار، ابتلا تجربه، تبیین، اعلام و تعریف، از لوازم و آثار آن است (التحقیق، ج ۱، ص ۳۳۵).

علل امتحانات الهی

سؤال مهم در مورد آزمایش‌های الهی این است که اگر آزمایش برای این است که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم و از جهل و نادانی خود بکاهیم، پس خداوندی که علمش بر همه چیز احاطه دارد و خود از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است و غیب آسمان و زمین را با علم بی‌پایانش می‌داند، چرا امتحان می‌کند؟ و مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟! پاسخ این پرسش مهم چنین است:

۱. دین، برنامه‌ی تحول بشریت است، و راز آزمون‌ها و تنوع آن‌ها این است که انسان‌هایی که با استعدادها و گوناگون آفریده شده‌اند، در پرتو امتحان‌های متنوع، استعدادها و خود را شکوفا کنند (تسنیم، ج ۷، صص ۶۴۰-۶۴۱). همان‌گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گازند تا آب‌دیده شود، آدمی را نیز در کوره‌ی حوادث سخت می‌پرورند تا مقاوم شود و پرورش و تربیت یابد. قرآن مجید در جای دیگر به این حقیقت تصریح می‌کند و می‌گوید: «او آنچه را که شما در سینه دارید، می‌آزماید دل‌های شما کاملاً خالص شود، و او از همه‌ی اسرار درون شما آگاه است.» (آل عمران/۱۵۴). حضرت علی علیه السلام نیز در باب فلسفه‌ی امتحانات می‌فرماید: «خدا، انسان‌ها را با اموال و فرزندان‌شان می‌آزماید تا آن کس که از روزی خود ناخشنود، و آن که خرسند است، شناخته شوند؛ گرچه خداوند از خود آنان از احوال‌شان آگاه‌تر است؛ و نیز تا کرداری را که استحقاق پاداش یا کیفر دارد، آشکار کند.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۹۳). یعنی صفات درونی انسان، به‌تنهایی نمی‌تواند معیاری برای ثواب و عقاب قرار گیرد؛ مگر زمانی که در لابه‌لای اعمال انسان خودنمایی کند. خداوند، بندگان را می‌آزماید تا آنچه را که در دل دارند، در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او شوند (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۲۶-۵۲۸).

۲. خداوند در آیاتی مانند آیه‌ی ۹۴ سوره‌ی مائده، علت آزمون خود را آگاهی یافتن از موضوعی خاص معرفی می‌کند. باید توجه داشته باشیم که علمی که از آزمایش الهی ایجاد می‌شود، در مقام تحقق و عینیت بخشیدن به علم ذاتی

خداوند، و برآمده از فعل خداست. از این رو، مراد از آزمون الهی، این است که آنچه خداوند می‌داند، محقق و ظاهر شود (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۲۶). برای مثال، یک معلم، قبل از این‌که از دانش‌آموزان خود آزمون بگیرد، از سطح سواد و توانایی ایشان آگاه است؛ اما آزمون می‌گیرد تا این آگاهی خود را ظاهر کند و عینیت بخشد. این کار، دو فایده دارد: الف. دانش‌آموز نیز توان خود را خواهد شناخت و تلاش خود را تثبیت یا تقویت خواهد کرد؛ ب. معلم، با این آزمون، راه احتجاج دانش‌آموز بر ضد خود را می‌بندد. بدین ترتیب، روزی که بنا بر تشویق و تنبیه است، کسی نمی‌تواند معترض به اصل تشویق یا تنبیه یا میزان آن‌ها باشد.

انواع آزمون‌های الهی

خداوند در آیات قرآن از آزمون‌های متعددی در چهار دسته نام برده است (تسنیم، ج ۷، صص ۶۴۴-۶۴۵): ۱. آنچه بر روی زمین خلق شده، و آنچه در عالم طبیعت یافت می‌شود، جنبه‌ی امتحانی دارد (کهف/۷)؛ ۲. حوادث ناگوار، امتحان الهی است؛ حوادثی که آزمون صبر است و صابران را باز می‌شناسد (اعراف/۱۳۰؛ احزاب/۱۱۰-۱۱۱؛ بقره/۲۱۴)؛ ۳. حوادث گوارا نیز آزمون الهی است؛ رفاه و آسایش و نعمتی که در پی تحمل ناگواری‌ها به انسان می‌رسد، آزمون شکر است (طه/۱۳۱؛ مؤمنون/۵۵-۶۱)؛ ۴. تکالیف شرعی، با آزمون همراه است، و خداوند سبحان که انسان را به آن تکالیف دستور داده، مورد و وسیله‌ی ابتلای به آن را نیز فراهم کرده است (عنکبوت/۲).

آزمون الهی؛ آزمون صبر و شکر

صبر و شکر، از کمالات انسان است، و این کمال، بدون آزمون‌های گوناگون از قوه به فعلیت نمی‌رسد. از این رو خداوند سبحان گاهی انسان را با نعمت و عزت، و گاهی با نعمت و محنت می‌آزماید تا شکر و صبر درونی او روشن شود (تسنیم، ج ۷، صص ۶۴۰-۶۴۱). در روایات آمده است که در سه حالت باید صبر کرد: در مصیبت، در طاعت، و در معصیت (کافی، ج ۲، ص ۹۱)؛ و خداوند، انسان را در هر سه ساحت می‌آزماید. در باب شکر بر نعمت نیز باید توجه داشت که برخی زمانی که به مال یا مقام یا موقعیتی می‌رسند، گمان می‌کنند که خداوند، پاداش عمل نیکی از ایشان را در این دنیا داده است؛ بلکه باید بدانند که این دنیا، دار عمل است، و حوادث گوارا و ناگوار آن نیز برای امتحان انسان است. حضرت علی علیه السلام فرموده است: «امروز، هنگام عمل است، نه حساب‌رسی؛ و فردا، روز حساب‌رسی است. نه عمل.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۲). بنابراین، نعمات دنیوی نیز آزمون شکر برای انسان است. /ب



إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
 وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
 مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا
 مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِينَ
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾ وَمِنَ النَّاسِ
 مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ
 يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ
 ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ
 وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا
 كُنَّا نَفْتَرُ بِرَبِّنَا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ
 أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا
 خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٦٨﴾ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ
 بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین،
 گردش پیایی شب و روز، کشتی‌هایی که
 به سود مردم در دریا روان‌اند، آبی که خدا
 از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس
 از مرگش زنده کرده و در آن از هر نوع
 جنبنده‌ای پراکنده است، تغییر جهت دادن
 بادها و (نیز در) ابرهایی که بین آسمان و
 زمین مهار شده‌اند، برای گروهی که عقل
 خود را به کار می‌گیرند، نشانه‌هایی (از
 حکمت و قدرت خدا) وجود دارد. ۱۶۴
 برخی از مردم، (برای پرستش)، به جای
 خدا، همتیانی انتخاب می‌کنند و آن‌ها را
 چنان‌که باید خدا را دوست داشته باشند،
 دوست دارند؛ و محبت مؤمنان به خدا،
 محکم‌تر و بیشتر است. ای کاش ستمکاران
 (در همین دنیا قیامت را) می‌دیدند؛
 زمانی را که عذاب را خواهند دید (و این
 حقیقت) را که قدرت به طور کامل برای
 خداست و خدا به سختی عذاب می‌کند (و

از همتایان و پیشوایانی که به جای خدا انتخاب کرده‌اند، کاری بر نمی‌آید). ۱۶۵ زمانی که پیشوایان (کفر) از
 پیروانشان کناره‌گیری می‌کنند و فاصله می‌گیرند (و اعلام می‌کنند که هیچ رابطه‌ای بین آن‌ها نبوده و نیست!)
 در حالی که عذاب را (به چشم خود) می‌بینند، و به‌طور کامل امیدشان (از هر کس و هر چیز) قطع خواهد
 شد. ۱۶۶ و پیروان می‌گویند: «کاش بار دیگر (به دنیا) باز می‌گشتیم تا (ما هم) از پیشوایانمان کناره‌گیری
 می‌کردیم و فاصله می‌گرفتیم؛ همان‌طور که آنان (در صحنه‌ی محشر) از ما کناره‌گیری کردند.» خداوند
 این‌چنین به آنان نشان می‌دهد که کارهایشان (مایه‌ی) حسرت و پشیمانی آن‌ها شده است؛ و آنان از آتش
 بیرون نخواهند آمد. ۱۶۷ ای مردم، از آنچه در زمین، حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام‌های شیطان پیروی
 نکنید؛ که او برای شما دشمنی آشکار است. ۱۶۸ او شما را فقط به بدی و کار زشت فرمان می‌دهد و این‌که
 چیزی را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید. ۱۶۹

او را عذاب آتش سوزان می‌چشانیم.» (حج/۹۸).

انسان در تقلید خود نیز باید محقق باشد؛ چراکه جهل را به جهل نمی‌توان ارجاع داد، و ممکن نیست کسی زمام زندگی خود را به دست جهل بسپارد و به مقصد برسد (تسним، ج ۸، صص ۵۲۷-۵۲۹). از این رو قرآن کریم به این اصل کلی تصریح می‌فرماید: «از آنچه از آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چراکه گوش و چشم و دل، همه مسئول‌اند.» (اسراء/۳۶).

جایگاه یقین، گمان، شک و وهم در اعتقادات و احکام عملی
پرسش مهمی که ذیل محتوای این آیه به ذهن می‌آید، این است که انسانی که نمی‌خواهد مشمول مفاد این آیه باشد، آیا در مفاهیم اعتقادی و احکام عملی نیز باید مطابق یقین رفتار کند، یا صرف داشتن گمان کفایت می‌کند؟ یا این‌که خداوند در آیه ۳۶ سوره‌ی اسراء فرموده که از آنچه از آن آگاهی نداری، پیروی مکن، آیا آگاهی صرفاً به یقین اطلاق می‌شود، یا دامنه‌ی گمان را هم پوشش می‌دهد؟

واژه‌ی «علم»، به معنای تصدیقی صددرصد است که مانع از تصدیق به ضدش باشد؛ به خلاف واژه‌ی «ظن» که به معنای تصدیق مثلاً شصت درصد است که چهل درصد احتمال خلاف آن نیز هست. این چهل درصد یا کمتر را وهم می‌گویند. اما احتمالی که با احتمال مخالفتش پنجاه - پنجاه باشد، شک و تردید است. در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی نجم آمده است که گمان در [وصول به] حقیقت، هیچ سودی نمی‌رساند.

واژه‌ی «حق»، به معنی حقیقت هر چیز است، و همه می‌دانیم که حقیقت هر چیزی، جز به علم، یعنی اعتقاد مانع از نقیض، یا به عبارت دیگر، جز به احتمال صددرصد درک نمی‌شود، و غیر علم که یا ظن است، یا شک، یا وهم، حقیقت چیزی را نشان نمی‌دهد. پس هیچ مجوزی نیست که انسان در درک حقایق بدان اعتماد کند.

اما این‌که در احکام عملی دینی، به گمان عمل می‌کنیم، بدین علت است که در خصوص این مورد، دلیلی از ناحیه‌ی خداوند رسیده که فقط در احکام عملی - اگر یقین و اطمینان حاصل نشد - چون حتماً باید عملی به انجام رسد و انسان متحیر نماند، می‌توان به گمان عمل کرد؛ و الا در هیچ‌یک از امور اعتقادی نمی‌توانیم از گمان پیروی کنیم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۶۵). ب/

۱۶۹. اسلام؛ دین تحقیق و علم

سخن جاهلانه گفتن، ممنوع

از بلایای بزرگی که دامان بسیاری از انسان‌ها را گرفته، سخن جاهلانه گفتن است، و این جهل در گفتار ممکن است تا جایی ادامه یابد که انسان به افترا و دروغ بستن به خدا وادار شود؛ یعنی چیزی را به خداوند نسبت دهد که از طریق عقل و شرع ثابت نشده باشد؛ یا در دین ایجاد بدعت کند؛ یعنی چیزی را به دین بیفزاید که از دین نباشد (اطیب‌البیان، ج ۲، ص ۲۹۱). در واقع، تمام خرافات، از همین رهگذر و به وسیله‌ی افراد بی‌منطق در ادیان و مذاهب الهی نفوذ کرده است، و قسمت مهمی از انحرافات عقیدتی و عملی، نتیجه‌ی رعایت نکردن همین اصل اساسیست (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۷۱). در تفسیر آیه گفته‌اند: مراد این است که شیطان، مردم را وادار می‌کند که کارهای خلاف عقل را به خدا نسبت دهند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۵۹). از این رو رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقتضای عالم شدن را بهره‌مندی از سه سرمایه دانسته است: قرآن کریم، سنت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و گفتن «می‌دانم» (نهج‌الفصاحه، ج ۲، ص ۶۷۰). امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز مردم را از گفتار بدون علم و دین‌داری به روش باطل نهی شدید فرموده است (کافی، ج ۱، ص ۴۲).

راه‌کار اسلام برای مقابله با جاهلانه سخن گفتن

قرآن کریم برای مبتلا نشدن انسان به خطر مهم جاهلانه سخن گفتن در مسائل دینی و بدعت‌گذاری و نسبت دادن نادانسته‌ها به خدا، اساس اسلام را بر علم گذاشته است. انسان در هر حالتی باشد، از لحاظ مسائل کلی و فراگیر جامعه، یا تابع است یا متبوع؛ اما در هر دو وضع باید محقق باشد. خداوند در باره‌ی تبعیت‌کنندگان کور و جاهل فرموده است: «برخی از مردم، در باره‌ی خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند * مقرر شده است که هر کس او [شیطان] را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می‌کند و به عذاب آتشش می‌کشاند.» (حج/۴۳). در باره‌ی تبعیت‌شوندگان کور و جاهل نیز می‌فرماید: «و از [میان] مردم، کسیست که در باره‌ی خدا بدون هیچ دانش و بی هیچ رهنمود و کتاب روشنی مجادله می‌کند؛ * [آن هم] از سرِ نخوت؛ تا [مردم را] از راه خدا گمراه کند. در این دنیا، برای او رسوایی‌ست، و در روز رستاخیز،



وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ
 آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاءُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾
 وَمِثْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ
 إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧١﴾
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَلِمَاتٌ طَيِّبَاتٌ مَّا رَزَقْنَاكُمْ
 وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ
 عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ بِهِ
 لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ
 غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٧٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ
 الْكِتَابِ وَيُسْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ
 فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
 اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا
 أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ
 بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

هنگامی که به کافران گفته می‌شود از آنچه خداوند فرو فرستاده، پیروی کنید، می‌گویند: «نه؛ بلکه از آنچه اجداد و نیاکان خود را به آن (معتقد) یافتیم، پیروی می‌کنیم.» آیا هر چند اجداد و نیاکان‌شان هیچ چیز نمی‌فهمیدند و راه را (از بیراهه) تشخیص نمی‌دادند، باز هم باید از آنان پیروی کنند؟! (۱۷۰) حال (تو در دعوت) کافران، همچون حال کسی است که بر سر حیوانی که جز صدا و آوایی نمی‌شنود، فریاد می‌کشد. (کافران)، کر، لال و کورند. از این رو عقل خود را به کار نمی‌گیرند. ۱۷۱ ای مسلمانان، از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی کرده‌ایم، بخورید، و اگر تنها خدا را می‌پرستید، شکرش را به جا آورید. ۱۷۲ (خداوند) فقط (چیزهای پلید از قبیل) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را (که هنگام ذبحش) نام غیر خدا بر آن خوانده شده، بر شما حرام کرده است؛ (اما

در حال اضطرار)، هر کس (برای زنده ماندن) ناچار (به خوردن این‌ها) شود و (البته) ستمگر و متجاوز نباشد، (هیچ) گناهی بر او نیست؛ زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. ۱۷۳ کسانی که آنچه را خداوند از کتاب (آسمانی) نازل کرده، پنهان می‌کنند و آن را به بهای اندکی می‌فروشند، جز آتش در شکم‌هایشان فرو نمی‌برند و خداوند در روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نخواهد کرد، و عذاب دردناکی خواهند داشت. ۱۷۴ آنان، کسانی‌اند که گمراهی را به بهای هدایت، و عذاب را به بهای (از دست دادن) آمرزش خریده‌اند. پس چه صبری در برابر آتش دارند! ۱۷۵ آن (عذاب)، بدین سبب است که خداوند کتاب (آسمانی) را به حق نازل کرد و کسانی‌که در کتاب (آسمانی، با تو) اختلاف دارند، در مخالفت (و دشمنی) بی‌پایانی به سر می‌برند. ۱۷۶

۱۷۰. تقلید در اسلام

خداوند، در این آیه، تقلید مشرکان و کفار از پدرانشان را نکوهیده و سپس پرسیده که آیا پدرانشان که چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند، باز هم درخور پیروی بوده‌اند؟ پرسش این است که آیا هرگونه تقلیدی در اسلام ممنوع است، یا تقلید مجاز هم وجود دارد؟

سخن کفار و مشرکان، همان قول بدون علم است که عقل به‌صراحت با آن مخالف است؛ چون گفته‌ی آنان یعنی «ما تنها از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم»، سخنی مطلق است و چنین معنا می‌دهد که ما پدران خود را در هر حالی و بر هر وصفی که بودند، چه صحیح و چه غلط، پیروی می‌کنیم. حتی اگر هیچ علمی هم نداشته و هیچ راهی هم نیافته‌اند، باز پیرویشان می‌کنیم و می‌گوییم: آنچه آن‌ها می‌کرده‌اند، حق است. بله، اگر آنان در مسائلی از پدران خود پیروی می‌کردند که پدرانشان در آن مسائل دانشی داشتند و راه حق را یافته بودند و این‌ها هم از علم و هدایت‌یافتگی پدران خود آگاه بودند، چنین تبعیتی، پیروی بدون علم نبود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، ص: ۶۳۵). اگر اما ثابت شد که پدرانشان گمراه بوده‌اند، باید از پیروی آن‌ها دست بردارند. پس معلوم و مسلم می‌شود که لازم است از دلیل و برهان پیروی کنند؛ نه از پدرانشان (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص: ۱۶۲).

می‌توان نتیجه گرفت که این آیه، در مقام نفی مطلق تقلید نیست؛ بلکه تقلید نامشروع را نفی می‌کند، و خداوند، کافران گمراه را به همین علت مذمت کرده که نه خود اهل تحقیق عقلی‌اند، نه اهل بهره‌مندی از معارف نقلی، و نه مقلد عاقلان هدایت‌یافته، و نزد آنان، اصل، روش پیشینیان و لزوم پیروی از آن است، نه حق و تبعیت از آن، و به همین علت است که دنباله‌رو گذشتگان‌اند؛ هرچند آن گذشتگان نیز نه عاقل باشند و نه مهتدی (تسنیم، ج ۸، ص: ۵۳۵-۵۳۶). پس می‌توان تقلید را به دو قسم مشروع و نامشروع تقسیم کرد.

تقلید صحیح و ناصحیح

غیر از تقلید کورکورانه از محیط و عادت آب و اجداد، جنس دیگری از تقلید نامشروع و سرسپردگی مقلد در برابر مجتهد است. تقلیدی که در اسلام بدان دستور داده شده، سرسپردن نیست؛ چشم باز کردن و چشم بازداشتن است؛ و الا شرکت در جرم است. تقلید اگر شکل سرسپردن پیدا کرد، هزارها مفاسد پیدا می‌کند.

تقلید محققانه: سکوت نکردن در مقابل نفی اصول شخصی به حضرت صادق (ع) عرض کرد که عوام و بی‌سوادان

یهود راهی نداشتند جز این‌که هر چه را که از علمای خود می‌شنوند، بپذیرند و پیروی کنند. اگر تقصیری هست، متوجه علمای یهود است. قرآن چرا عوام مردم را که فقط از علمای خود پیروی می‌کردند، مذمت می‌کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علما مذموم است، پس عوام ما نیز که از علمای ما پیروی می‌کنند، باید مذمت شوند. اگر آن‌ها نمی‌بایست قول علمای خود را می‌پذیرفتند، این‌ها نیز نباید بپذیرند. امام (ع) فرمود: عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود، از یک جهت فرق دارند، و از یک جهت مثل هم‌اند. از آن جهت که مثل هم‌اند، خداوند، عوام ما را نیز به سبب آن نوع تقلید از علما مذمت کرده؛ اما از آن جهت که فرق دارند، نه. آن شخص گفت: یابن رسول‌الله، توضیح بدهید. امام (ع) فرمود: عوام یهود دیده بودند که علمایشان دروغ می‌گویند، از رشوه پرهیز ندارند، و احکام و قضاها را به سبب رودریاستی‌ها و رشوه‌ها تغییر می‌دهند. می‌دانستند که در باره‌ی افراد و اشخاص عصبیت به خرج می‌دهند، حب و بغض شخصی نسبت به طرفداران و مخالفان خود دارند، و حق یکی را به دیگری می‌دهند. آنان، به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس قرار داده، می‌دانستند که هر کس چنین اعمالی داشته باشد، در حالی که فلسفه‌ی وجودی‌اش پاک و طهارت و ترک هوا و هوس است، نباید از قول او پیروی کرد و قول خدا و پیغمبران خدا را با زبان او قبول کرد. حال عوام ما نیز بدین منوال است. اگر از چنین عالمانی تبعیت کنند، عیناً مانند همان عوام یهودند و مورد مذمت و ملامت هستند (تفسیر الصافی، ج ۱، ص: ۱۴۷).

نکته‌ی اساسی داستان موسی و عبد صالح که در قرآن کریم آمده (کهف/۸۲-۶۰) نیز همین است که تابع و پیرو، تا آنجا می‌تواند تسلیم متبوع و پیشوا باشد که اصول، مبادی و قانون نقض نشود؛ اما اگر دید متبوعش کاری برخلاف اصول و مبانی می‌کند، نمی‌تواند سکوت کند. البته در این ماجرا، عملی که عبد صالح می‌کرد، از نظر خود او که افق وسیع‌تری را می‌دید و به باطن موضوع توجه داشت، برخلاف اصول نبود؛ بلکه عین وظیفه و تکلیف بود؛ ولی از منظر موسی، عملی برخلاف اصول و قانون الهی بود، و ایمان موسی به او اجازه نمی‌داد که سکوت کند. از همین رو بعضی گفته‌اند که اگر آن‌گونه اعمال عبد صالح تا قیامت تکرار می‌شد، موسی از اعتراض و انتقاد باز نمی‌ایستاد؛ مگر آن‌که از رمز عمل آگاه می‌شد (مجموعه‌ی آثار شهید مطهری، ج ۲، ص: ۱۷۳-۱۷۸). ب/



لَعْنَةُ

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
 وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ
 وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
 وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ
 وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ
 فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ
 الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ
 بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُنِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّئْهُ
 إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ
 بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۸﴾ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ
 يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۷۹﴾ كَتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ
 أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ أَنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ
 بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۱۸۰﴾ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ
 فَأَنَّمَا آثَمَهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۸۱﴾

(تنها) این که رویتان را به سوی مشرق و مغرب
 (یعنی قبله‌ی مسیحیان و یهودیان) بگردانید،
 نیکی نیست (، و نباید همه‌ی گفت‌وگوی شما
 درباره‌ی تغییر قبله باشد)؛ بلکه نیکی، (عقیده
 و عمل) کسی است که به خدا و روز قیامت
 و فرشتگان و کتاب (های آسمانی) و پیامبران
 ایمان داشته باشد و مال (خود) را با وجود
 علاقه بدن، برای خویشان و یتیمان و بینوایان
 و در راه ماندگان و گدایان و در راه (آزاد
 کردن) بردگان صرف کند، و نماز را کامل و بدون
 نقص به جای می‌آورد و (از مال خود) انفاق
 می‌کند (چه واجب باشد و چه مستحب)، و
 چون پیمان می‌بندند، به عهدشان وفا می‌کنند
 و در فقر و گرفتاری و بیماری و زمان شدت
 جنگ صبر می‌کنند. چنین افرادی، کسانی
 هستند که (در ادعای ایمان و دین‌داری) راست
 می‌گویند، و پرهیزگاران حقیقی ایشان‌اند.
 ۱۷۷ ای مسلمانان، (حکم) قصاص درباره‌ی
 کشته‌شدگان (به‌عمد)، بر شما مقرر شد؛ شخص
 آزاد در ازای (کشتن) شخص آزاد، برده در ازای

(کشتن) برده، و زن در ازای (کشتن) زن (قصاص می‌شود و برای کشته شدن یک نفر باید تنها قاتل او که یک نفر و هم‌جنس
 و هم‌سنخ اوست، قصاص شود و نه بیشتر). ولی اگر بخشی (یا همه‌ی حق قصاص)، بر کسی (که مستحق قصاص شدن
 است)، از جانب برادر (دینی) خود بخشیده شود (و حکم قصاص او به خون‌بها تبدیل شود)، باید (ولی دم)، شایسته و
 پسندیده دنبال (خون‌بها) رود، و (قاتل نیز) باید (خون‌بها را) به نیکویی به ولی مقتول پرداخت کند. این (که می‌توانید به
 جای قصاص کردن، خون‌بها بگیرید)، مهربانی و تخفیفی از جانب پروردگارتان است، و هر کس بعد از این (یعنی بخشیدن
 قاتل و راضی شدن به خون‌بها، یا کشتن قاتل، از حد خود) تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت. ۱۷۸ ای خردمندان، با
 (وجود حکم) قصاص، زندگی (امن و آرامی) دارید. باشد که (با این حکم، جامعه‌ی) خود را (از قتل و خون‌ریزی) در امان
 نگه دارید. ۱۷۹ بر شما مقرر شد هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در صورتی که ثروتی (فراوان) بر جا می‌گذارد، به
 شایستگی برای پدر و مادر و خویشان (از یک‌سوم آن مال) وصیت کند. (این توصیه)، سزاوار پرهیزگاران است. ۱۸۰ پس
 کسی که آن (وصیت شایسته) را پس از شنیدنش تغییر دهد، گناهش (بر وصیت‌کننده نیست؛ بلکه) تنها متوجه کسانی است

که آن را تغییر می‌دهند. (آری)، خدا بسیار شنوا و داناست. ۱۸۱

۱۷۸-۱۷۹. فلسفه قصاص در اسلام

آثار قصاص در تضمین حیات انسان و جامعه

۱. قصاص، ضامن حیات جامعه است؛ زیرا اگر این حکم وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می‌کردند، جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد؛ همان‌گونه که در کشورهایی که حکم قصاص به کلی لغو شده، آمار قتل و جنایت به سرعت افزایش یافته است؛ ۲. قصاص، مایه حیات قاتل نیز هست؛ چراکه او را از فکر آدم‌کشی تا حد زیادی باز می‌دارد و مهار می‌کند؛ ۳. به سبب لزوم رعایت تساوی و برابری، جلو قتل‌های پی در پی را می‌گیرد و به سنت‌های جاهلی که گاه يك قتل، مایه‌ی چند قتل، و آن‌ها نیز به نوبه‌ی خود مایه‌ی قتل‌های بیشتری می‌شد، پایان می‌دهد، و از این راه نیز مایه‌ی حیات جامعه است؛ ۴. با توجه به این‌که حکم قصاص، مشروط به عدم عفو است، دریچه‌ی دیگری به حیات و زندگی گشوده می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۰۶).

تقدم قصاص بر عفو و عدم رأفت در حدود الهی

از امام علی علیه السلام پرسیدند: عدل برتر است یا بخشش؟ فرمود: «عدالت، هر چیزی را در جای خود می‌نهد؛ در حالی که بخشش، آن را از جای خود خارج می‌کند. عدالت، تدبیر عمومی مردم است؛ در حالی که بخشش، گروه خاصی را شامل می‌شود. پس عدالت شریف‌تر و برتر است.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷). قصاص، حرکت در مسیر عدالت و جریان امور در مجاری خود است، و عفو، حرکت در مسیر بخشش و خارج کردن امور از مجاری اش. حکم قصاص، بر پایه‌ی عقل است؛ نه عاطفه. خداوند اگرچه به اولیای دم اجازه‌ی تخفیف و عفو داده است، این امکان عفو، فرع است، و اصل، اِعمال قصاص است. دین اسلام، دین عاطفه‌ی عاقلانه است؛ نه عاطفه‌ی احساسی و غیرعاقلانه. از این رو آنجا که رأفت، آفت حد الهی باشد، سخت آن را نهی می‌کند: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمُ آفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» (نور/۲)؛ نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو، شما را از اجرای حکم الهی مانع شود (تسنیم، ج ۹، ص ۱۸۷).

رفع شبهات رایج در باب قصاص

۱. قصاص، شستن خون با خون نیست؛ چراکه خون قاتل، با کوثر زلال و آب حیات قصاص شسته می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «سنگ را به همان جایی که دشمن پرت کرده، باز گردانید؛ که شر را پاسخی جز شر نیست.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴). شر بودن قصاص یا قاتل، برای جانی و قاتل و برای کافر و مهاجم است؛ و الا دفاع عادلانه، مطلوب و خیر است.

۲. گاه خشونت در اداری جامعه ضرورت دارد. کشتن جانی، مانند بریدن عضوی است که مانع آن را گزیده و مسموم کرده است. با بریدن عضو مسموم، اصل حیات بدن محفوظ می‌ماند. طبیب مهربان و دلسوز، با قطع عضو فاسد، هرگز متهم به قساوت قلب نمی‌شود. از این رو، آخرین درمان، داغ کردن است (همان، خطبه‌ی ۱۶۸).

۳. قصاص، از باب انتقام نیست؛ زیرا در مواردی که عفو یا تخفیف، نافع یا کارآمدتر باشد، کارشناسان جامعه، آن را معادل قصاص یا برتر از آن می‌دانند، و در این حال، به زندان هم نیازی نیست. پذیرش قصاص از سوی جانی، تکلیف اوست؛ نه تکلیف مقتول یا ولی دم (یعنی ایشان مکلف به قصاص نیستند؛ بلکه مختارند). (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۸۶-۱۸۹).

۴. جرم، بیماری و نشان نبود سلامت عقل است؛ چراکه هیچ انسان سلیم‌العقلی به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کند. بنابراین باید آن را درمان کرد، و از قضا، قوانین جزایی، برای درمان این بیماری و ممانعت از جرأت یافتن جنایتکاران به جنایات بیشتر وضع شده است.

۵. قصاص تا ابد کارآمد خواهد بود. سخن از انقضای تاریخ مصرف یا ناکارآمد بودن قوانین کهنه برای عصر جدید، مربوط به امور فرعی است که تابع زمان و مکان‌اند؛ یعنی برای يك زمان و مکان خاص وضع شده‌اند؛ اما عناصر حیات‌بخشی چون حق، عدل، حیات، معنویت و ...، برتر از زمان و زمین، و از همین رو همواره تازه‌اند و هرگز فرسوده نخواهند شد (تسنیم، ج ۹، ص ۱۹۷-۱۹۹).

قرآن کریم با يك آیه به تمامی شبهات مربوط به قصاص پاسخ داده است: هر کس، انسانی را بدون این‌که مرتکب قتل یا فساد در روی زمین شده باشد، بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را کشته، و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است (مائده/۳۲). قرآن کریم و قانون اسلام، تنها چیزی را که می‌تواند بهای انسان باشد و تنها میزانی که می‌تواند وزن انسان را بسنجد، ایمان به خدا و توحید می‌داند. بنا بر این محاسبه، وزن اجتماع انسانی و وزن يك انسان موحد، نزد خداوند برابر است، و چون چنین است، حکم اجتماع و فرد نزد او، یکسان است. پس اگر کسی مؤمن موحدی را بکشد، وضعش مانند کسی است که همه‌ی مردم را کشته است؛ برای این‌که هر دو به حریم حقیقت تجاوز، و حرمت آن را هتک کرده‌اند؛ همچنان که قاتل يك نفر، با قاتل همه‌ی مردم از نظر طبیعت وجود یکسان است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، ص ۶۶۱-۶۶۲). ب/



فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصِ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۸۱﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۸۲﴾ أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۳﴾ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۸۴﴾ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۵﴾

پس کسی که از انحراف یا گناه وصیت کننده بترسد و (به سبب وصیت ناعادلانه‌ی میت بخواد آن را تغییر دهد، و با این کار،) بین وارثان اصلاح کند،(مشمول حکم آیه‌ی پیش نیست و) گناهی مرتکب نشده است؛ که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۸۲ ای مسلمانان، روزه بر شما واجب شد؛ همان‌گونه که بر پیشینیان شما واجب شده بود؛ تا خود را (از عذاب الهی) در امان نگه دارید؛ ۱۸۳ در روزهایی معین (و اندک)، و هر کس از شما که بیمار یا در سفر بود، (به جای آن، در) روزهایی دیگر (غیر از ماه رمضان روزه بگیرد)، و کسانی که طاقت آن را ندارند، باید به جای آن کفاره بدهند که (یک مُد) طعام بینواست، و هر کس با رغبت، کار خوبی بکند، برایش بهتر است؛ و (از این جهت،) روزه‌داری (با رغبت) برایتان بهتر است؛ اگر (آثار بی‌شمار روزه را) بدانید. ۱۸۴ (آن روزهای اندک،

ماه رمضان است) که قرآن در آن نازل شده که هدایتگر مردم و (در بر دارنده‌ی) دلایل آشکار هدایت و وسیله‌ی تشخیص حق از باطل است. پس هر کس از شما که این ماه (مبارک) را درک کند، باید آن را روزه بگیرد؛ و هر کس از شما که بیمار یا در مسافرت بود، (به جای آن، در) روزهایی دیگر (غیر از ماه رمضان روزه بگیرد). خداوند (با این حکم)، راحت شما را می‌خواهد نه سختی‌تان را، و (قضای روزه برای این است) که شمار (روزهای لازم برای روزه) را کامل کنید و خدا را برای این‌که شما را هدایت کرده، بزرگ بشمارید، و باشد که شکر (او را) به جای آورید. ۱۸۵ هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند، (بگو): «من نزدیک‌ام؛ درخواست دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس (آنان نیز) باید به (دعوت) من پاسخ (مثبت) دهند و به من ایمان آورند تا هدایت شوند.» ۱۸۶

۱۸۳-۱۸۵. فلسفه‌ی روزه در اسلام

منزلت روزه نسبت به دیگر عبادات

در حدیثی قدسی (حدیثی که سلسله‌ی سندش به خدای متعال منتهی می‌شود) آمده که خداوند فرموده است: «روزه فقط برای من است، و من خود جزای آن را می‌دهم.» (کافی، ج ۴، ص ۶۳).

وجه این‌که روزه برای خدای سبحان است، این است که تنها عبادتی است که از امور دمی (کارهایی که نباید کرد) تشکیل می‌شود؛ برخلاف عبادت‌های دیگر چون نماز و حج و امثال آن که از امور وجودی (کارهایی که باید کرد) ترکیب می‌یابد؛ یا دست‌کم این‌که امور وجودی هم در آن‌ها دخالت دارند. معلوم است که انسان در فعلی که می‌کند (فعل وجودی)، می‌تواند قصد غیرخدا یعنی قصد ریا و سمعه کند؛ اما در امور دمی که معادل خارجی ندارد، نمی‌تواند ریا یا سمعه را دخیل کند و سهمی برای غیر خدا قائل شود؛ زیرا امری است که تنها میان بنده و پروردگارش برقرار است، و طبعاً کسی جز خدا از آن خبر ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۳۳).

البته انسان باید متوجه باشد که آثار خوب عبادت‌ها - هر عبادتی که باشد - تنها عاید خود عبد می‌شود؛ همچنان که آثار بد گناهان نیز به خود بندگان برمی‌گردد؛ همچنان که خداوند می‌فرماید: «اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید، و اگر بدی کنید، باز هم به خود می‌کنید.» (اسراء/۷). از این رو، خداوند، نه متأثر از طاعت عبد است و نه عصیان او، و این عبد است که عین فقر و ربط به خداوند است، و خداوند، هیچ محتاج عبادات بنده‌اش نیست؛ همچنان که فرموده است: «ای مردم، شما (همگی) نیازمند به خدایید. تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه‌ی حمد و ستایش است.» (فاطر/۱۵).

تقوا! مهم‌ترین اثر روزه

فایده‌ی روزه، تقواست. فایده‌ی داشتن تقوا نیز چیزی است که احدی در آن شك ندارد؛ چون هر انسانی، این معنا را به فطرت خود درک می‌کند که اگر بخواهد به عالم طهارت و رفعت متصل شود و به مقام بلند کمال و روحانیت ارتقا یابد، اولین چیزی که لازم است بدان ملتزم شود، این است که از ول‌انگاری و عصیان خود جلوگیری کند و بدون هیچ قیدوشرطی سرگرم لذت‌های جسمی و شهوات بدنی نباشد و خود را بزرگ‌تر از آن بداند که زندگی مادی را هدف بپندارد. سخن کوتاه این‌که از هر چیزی که او را از پروردگار متعال مشغول و منصرف می‌کند، بپرهیزد. روزه و خودداری از شهوات، تقوا را نصیب آدمی می‌کند، و نزدیک‌ترین راه و مؤثرترین چاره‌ی معنوی و عمومی‌ترین

آن، طوری که همه‌ی مردم حتی شکمبارگان در همه جای دنیا و همچنین آخرت می‌توانند از آن بهره‌مند شوند، خودداری از شهوات است که همه‌ی انسان‌ها بدان مبتلایند، و آن، شهوت شکم یعنی خوردن و آشامیدن، و شهوت جنسی است؛ که اگر آدمیان مدتی از این سه بپرهیزند و این ریاضت را تمرین کنند، به تدریج نیروی خویشتن‌داری از گناهان در آنان قوت می‌گیرد، و نیز به تدریج بر اراده‌ی خود مسلط می‌شوند. آنگاه در برابر هر گناهی، عنان اختیار از کف نمی‌دهند، و نیز در تقرب به خدای سبحان، دچار سستی نمی‌شوند. واضح است که کسی که دعوت خدا به اجتناب از خوردن و نوشیدن و عمل مباح جنسی را اجابت می‌کند، قهراً در اجابت دعوت به اجتناب از گناهان و نافرمانی‌ها، شنواتر و مطیع‌تر خواهد بود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۹).

آثار فرعی روزه

۱. مساوات و برابری: هشام بن حکم از علت تشریح روزه پرسید. امام صادق علیه السلام پاسخ داد: «روزه بدین علت واجب شده که میان فقیر و غنی مساوات برقرار شود، و این برای این است که غنی، طعم گرسنگی را بچشد و حق فقیر را ادا کند. اغنیا معمولاً هر چه بخواهند، برایشان فراهم است. خدا می‌خواهد میان بندگان مساوات باشد و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیا بچشاند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند.» (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۳).

۲. سلوک معنوی: بزرگ‌ترین مانع پیشرفت معنوی بشر، اشتغال به خوردن و آشامیدن و لذایذ بدنی است، و بهترین عامل رشد روحی وی، نزاهت و پرهیز از این امور است. در فضیلت روزه همین بس که انسان روزه‌دار، شبیه فرشتگان می‌شود، و غذای او چون فرشتگان، جز تسبیح و تحمید خداوند نیست (جواهرالکلام، ج ۱۶، ص ۱۸۱).

۳. سلامت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «خداوند بر پیامبری از بنی اسرائیل وحی کرد: قومت را خبر بده که بنده‌ای نیست که روزی را برای من روزه بگیرد مگر این‌که جسمش را صحت بخشم و اجرش را عظمت دهم.» (الدرالمختور، ج ۱، ص ۴۳۷). همچنین فرموده‌اند: «روزه بگیرد تا سالم شوید.» (همان، ص ۴۴۰). از دیگر آثار و خصایص روزه این‌که روزه، نشان برتری امت اسلامی، عبادت بی‌مانند، دورکننده‌ی شیطان، موجب آموزش گناهان و استجابت دعا و پاداش عظیم و وسعت رزق، خوشبوتر از مشک، و سپر آتش است، و فرشتگان برای روزه‌داران دعا می‌کنند و دو خوشحالی برای آنان است، و ورودی و پذیرایی بهشتی ویژه دارند، و خود روزه نیز برای روزه‌داران نزد خدا شفاعت می‌کند (تسنیم، ج ۹، ص ۳۰۹-۳۰۹). (ب/۱)



أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثَ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۸۷﴾ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۸﴾ سَأَلْنَاكَ عَنِ الْآهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَاللَّيْسَ الْبُرْجَانَ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَا تَكُنْ مِنَ الْبُرْجَانِ اتَّقُوا وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَأَقْبُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۸۹﴾ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۱۹۰﴾

آمیزش با زنان تان در شب (های) روزه داری، بر شما حلال شد. آنان (به منزله‌ی) لباسی برای شما هستند، و شما (هم به منزله‌ی) لباسی برای آنان هستید (و زشتی‌های یکدیگر را می‌پوشانید و از خطر گناه حفظ می‌کنید). خدا می‌داندست که شما (غی‌توانید شب‌ها از آمیزش خودداری کنید، و بدین ترتیب،) به خودتان خیانت می‌کردید. پس توبه‌ی شما را پذیرفت و از شما درگذشت. پس، از هم‌اکنون (می‌توانید) با همسران تان آمیزش کنید و (بدین‌وسیله،) آنچه را خدا برای شما مقرر کرده است (مانند فرزندان صالح)، طلب کنید، و تا زمانی که رشته‌ی سفید بامداد از رشته‌ی سیاه (شب) آشکار شود، (می‌توانید) بخورید و بیاشامید. سپس روزه را تا شب به اتمام رسانید. و در حالی که در مساجد معتکف هستید، با زنان تان آمیزش نکنید. این‌ها، مرزهای خداست؛ پس نزدیک آن‌ها نشوید. خداوند، آیاتش را این‌چنین

برای مردم توضیح می‌دهد. باشد که خود را (از عذاب الهی) در امان نگه دارند. ۱۸۷ اموال یکدیگر را در میان خود به ناحق نخورید و آن را به (قصد رشوه، به) قاضیان ندهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید؛ در حالی که می‌دانید (این اموال، حق شما نیست). ۱۸۸ از تو درباره‌ی (فایده‌ی) شکل‌های گوناگون هلال (ماه) می‌پرسند. بگو: «آن، وسیله‌ی تعیین اوقات (کارهای مادی و معنوی) مردم و (به‌ویژه امر) حج است (که زمان آن مشخص است و نباید آن را تغییر داد)»؛ و نیکی آن نیست که (مانند مشرکان جاهل در موسم حج) از پشتِ (دیوار به) خانه‌ها وارد شوید؛ بلکه نیکی، (عمل) کسی‌ست که خود را (از خشم خدا) حفظ کند. از درِ خانه‌ها وارد آن شوید، و خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید؛ باشد که به خواسته‌(های دنیا و آخرت) خود دست یابید. ۱۸۹ در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید، و (در جنگ با آنان،) از حد نگذرید (و به آنان ستم نکنید)؛ که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد. ۱۹۰

۱۸۹. اهمیت نظم در زندگی

در جمله‌ی «بَسَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِیَّةِ»، غرض از سؤال، موقعیت ماه‌های قمری بوده که سبب آن‌ها چیست و چه فوایدی دارد. در پاسخ آمده که ماه‌ها، زمان و اوقات هستند که مردم برای امور معاش و معاد خود تعیین می‌کنند (المیزان، ج ۲، ص ۸۱). ابن عباس روایت کرده که مردم از رسول خدا ﷺ پرسیدند: اهلۀ چیست؟ پس آیه‌ی «بَسَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِیَّةِ فُلْ هِیَ مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ» نازل شد؛ یعنی با این هلال‌های اول ماه، مدت‌هایی که برای اجرای دستورهای دینی لازم است، همچنین عده‌ی زنان و هنگام رفتن به حج را تشخیص می‌دهند (الدرالمثور، ج ۱، ص ۱۰۳). یکی از امتیازات اسلام، این است که برنامه‌های خود را با مقیاس‌های طبیعی، عمومی و رایگان طرح می‌کند. مثلاً برای تعیین مقدار آب گُر، وَجِبَ را مقیاس قرار می‌دهد؛ یا برای تشخیص وقت نماز، طلوع و غروب و زوال خورشید را طرح می‌کند؛ یا برای آغاز و انتهای ماه رمضان یا ایام حج، هلال ماه را ملاک قرار داده است. اشکال گوناگون ماه نیز حکم نوعی تقویم عمومی را دارد که در اختیار همه است. تقویم و تاریخ، لازمه‌ی زندگی اجتماعی‌ست، و بهترین نتیجه‌ی عمومی تقویم این است که افراد باسواد و بی‌سواد، در هر جای عالم، با یک نگاه و در یک لحظه بتوانند روزهای ماه را تشخیص دهند (تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۰۰).

هر کاری راهی دارد

رسم جماعتی از عرب جاهلی این بود که چون برای زیارت حج از خانه بیرون می‌رفتند، اگر در خانه کاری داشتند، از در خانه وارد نمی‌شدند؛ بلکه دیوار خانه را سوراخ می‌کردند و از آنجا داخل می‌شدند. اسلام، این کار را نهی کرد و دستور داد که از در خانه‌ها وارد شوند (المیزان، ج ۲، ص ۸۲)؛ نیکی در آن نیست که در حال احرام، به جای استفاده از در برای ورود به خانه، از پشت خانه و بیراهه وارد شوید؛ این عقیده، خرافه‌ای بیش نیست که در حال احرام باید از پشت خانه‌ها وارد شد.

امر جمله‌ی «وَأَوْأُ الثَّبُوتِ مِنَ آبِیَاهَا»، امر تکلیف‌آور نیست؛ بلکه ارشاد به این است که ورود از در خانه، بهتر از ورود از پشت یا بام خانه است، و این، رسمی پسندیده است که مردم بدان عادت دارند. دلیل بر این که امر نام‌برده، مولوی نیست، این است که زمینه‌ی کلام، تخطئه‌ی عادت زشتی‌ست که بدون هیچ دلیلی در بین مردمی پیدا شده؛ عادت که دلیلی جز از بین بردن یک عادت پسندیده و موافق با غرض عقلایی ندارد.

در چنین زمینه‌ای، سفارش به این که از در وارد خانه‌ها شوید، دلالتی بیش از هدایت و ارشاد به سوی طریقه‌ی صواب ندارد و تکلیفی نمی‌آورد. داخل شدن به خانه‌ها از پشت خانه یا از بام، بدین عنوان که جزء دین است، بدعت است و حرام (المیزان، ج ۲، ص ۸۳). طبق آیه باید گفت که هر کاری راهی دارد و برای آن باید از مجرای طبیعی و راهش وارد شد. برای هر کار، زمان مناسب، شیوه‌ی مناسب و رهبر مناسب لازم است؛ همان‌گونه که زمان از طرف خداوند و به وسیله‌ی ماه و هلال معین می‌شود، رهبری نیز باید از طرف خداوند تعیین شود. بنابراین، معنای آیه چنین است: از هلال برای وقت‌شناسی استفاده کنید و در اجرای امور، به دستورهای آسمانی و رهبران مراجعه کنید و بیراهه نروید. سعادت و خوش‌بختی، راهی دارد که باید از راهش وارد شد، و در انتخاب زمان، روش و رهبر، از خدا بترسید تا رستگار شوید.

ورود و خروج در کارها همراه با تقوا

در این آیه، جمله‌ی «وَأَوْأُ الثَّبُوتِ مِنَ آبِیَاهَا»، میان دو «تقوی» قرار گرفته است. شاید رمزش این باشد که شناخت راه‌کار و ورود و خروج در امور، به تقوای فوق‌العاده نیاز دارد، و کسانی که تقوای کمی داشته باشند، باز به بیراهه می‌روند. در این صورت، معنا چنین است: مردم که در باره‌ی هلال از تو می‌پرسند، جوابی درخور فهم آنان بگو. بگو که این هلال، راهی برای شناخت زمان و نظم امور دینی‌ست؛ اما اگر می‌خواهید چگونگی تغییرات ماه را بفهمید، باید از راهش وارد شوید و مطالعه کنید. قرآن، این نکته را در این قالب فرموده که نیکی، بیراهه رفتن نیست؛ بلکه باید به هر کاری از راهش وارد شد (تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۰۰).

مصادیق برای آیه

امام صادق علیه السلام فرموده است: «اوصیای پیامبران، ابواب خداوند که باید مردم از آن درها به سوی خدا بروند، و اگر اوصیا نبودند، خدای عزوجل، شناخته نمی‌شد، و با این اوصیاست که خدای متعال با خلقش احتجاج می‌کند.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۲). این روایت البته از باب بیان مصادیق است و می‌خواهد یکی از مصادیق درهای رفتن به سوی خدا را بیان کند؛ وگرنه هیچ شکی در این نیست که آیه‌ی شریف، به حسب معنا تمام است؛ هرچند که به حسب مورد نزول، خاص باشد، و معنای فرموده‌ی امام علیه السلام (اگر اوصیا نبودند، خدا شناخته نمی‌شد)، این است که حق بیان نمی‌شد، و دعوت تامه‌ای که با اوصیا بود، تمام نمی‌شد (المیزان، ج ۲، ص ۸۵). /



وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقْتُلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقْتَلُوا فِيهِ فَإِنْ قُتِلُوا فَاقْتُلُوهُمْ كَمَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ ۗ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۗ وَتَقْتُلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ لِلدِّينِ اللَّهُ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۗ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ عَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ يَمِثِلْ مَا عَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۗ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۗ وَاتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۗ

و آنان (یعنی مشرکان مکه) را هر جا یافتید، بکشید، و از همان جا که بیرونشان کردند (یعنی مکه)، بیرونشان کنید، و شرک (آنان)، از کشتار (شما) بدتر است؛ چرا که قتل، زندگی محدود دنیا را نابود می‌کند، ولی شرک موجب از بین رفتن زندگی جاوید آخرت می‌شود). و با آنان در کنار مسجدالحرام نجنگید؛ مگر آن‌که با شما در آنجا بجنگند. پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید؛ که سزای کافران همین است. ۱۹۱ و اگر (از جنگ در مسجد الحرام) دست برداشتند (، شما نیز از جنگ با آنان دست بردارید؛ زیرا) خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است (و آنان را خواهد بخشید). ۱۹۲ و با آنان بجنگید تا دیگر شرکی نماند و پرستش و اطاعت فقط برای خدا باشد. پس اگر (مشرکان از جنگ) دست برداشتند (و اسلام آوردند، با ایشان نجنگید؛ که) کیفر و عقوبت فقط بر ستم‌کاران رواست. ۱۹۳ (جنگیدن شما در) ماه حرام، در برابر (هتک حرمت و آغاز جنگ از سوی آنان در) ماه حرام است، و (این برای این است که هتک حرمت‌ها قصاص دارد، و هر کس (در هر زمان و مکان) به شما تجاوز کرد، شما (نیز به شیوه‌ای)

مانند تجاوز او مجازاتش کنید (: ولی در مجازات زبده‌روی نکنید) و خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. ۱۹۴ و در راه خدا انفاق کنید و (با خودداری از انفاق یا زیاده روی در آن، خود را) با دست خود به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید؛ که خداوند نیکوکاران را دوست دارد. ۱۹۵ و حج و عمره را برای خدا به پایان رسانید، و اگر مانعی (مانند بیماری یا مشکل‌تراشی دشمن) برایتان پیش آمد، دامی را که (از نظر مالی) میسر است، قربان کنید و سرهایتان را تراشید تا قربانی به مکانی که (ذبح) آن (در آن جا) واجب می‌شود، برسد (و از احرام خارج نشوید؛ ولی) اگر کسی از شما (از ناحیه‌ی سر) بیمار بود یا ناراحتی و رنجی (مانند میکروب یا شپش) در سرش داشت (و مجبور بود سرش را بتراشد، می‌تواند سرش را در حال احرام بتراشد؛ اما باید) کفاره‌ای (برای همین) بدهد که روزه گرفتن یا صدقه دادن یا قربان کردن است. و هنگامی که (از بیماری یا دشمن) ایمن شوید، هر کس که با (انجام) عمره (و خروج از احرام) تا (زمان برگزاری) حج، (از آنچه بر او حرام بوده،) بهره برده (و عمره‌ی تمتع انجام داده است)، دامی را که (از نظر مالی) میسر است، قربان کند، و هر کس (چیزی برای قربان) نیافت، سه روز در (ایام) حج روزه بگیرد، و هنگامی که (از حج) بازگشتید، هفت (روز روزه بگیرد). این، ده روز کامل است. (البته) این (حکم)، برای کسی است که خانواده‌اش مقیم (حومه‌ی) مسجدالحرام نباشد، و خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید و بدانید که خداوند به سختی مجازات می‌کند. ۱۹۶

۱۹۰-۱۹۲. تعدی ممنوع؛ حتی به دشمن

چون روی کرد اسلام و قرآن کریم به موضوع جنگ، امروزه یکی از دستاویزهای شبهه برضد دین مبین است، برخی از نکات آیات ۱۹۰ تا ۱۹۲ بررسی می‌شود:

۱. در آیه ۱۹۰ می‌خوانیم: «در راه خدا، با کسانی بجنگید که با شما می‌جنگند.» بنابراین، دستور صادر شده در این آیه، صرفاً متوجه کسانی‌ست که جنگی را برضد مسلمانان آغاز کرده‌اند؛ ۲. پس از صدور دستور جنگ، طبیعی‌ست که رزمندگان با تعبیری تشجیع و به نبرد ترغیب شوند؛ یا به آنان وعده یاری الهی و پیروزی یا ثواب عظیم داده شود؛ اما اینجا قرآن کریم بلافاصله فرموده است: «تجاوز مکنید؛ زیرا خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.» این، نشانه محور بودن اخلاق در نگرش قرآنی حتی در میدان جنگ است؛ ۳. سیاق آیات شریف، یکسان به نظر می‌آید. بر این اساس، عبارت «و آنها را هر جا یافتید، به قتل برسانید» در آیه ۱۹۱، مربوط به کسانی‌ست که در آیه‌ی قبل بدان‌ها اشاره شده و در جنگ پیش‌قدم بوده‌اند. گاهی به آیه‌ی ۱۹۱ - یا امثال آن - بی‌توجه به آیات قبل و سیاق متن استناد می‌شود؛ گویا گفته شده که مخالفان یا مشرکان را هر وقت هر جا یافتید، بگیرید و بکشید. این نحوه‌ی شبهه‌افکنی، بسیار غیرعلمی و غیراخلاقی‌ست.

شان نزول آیه ۱۹۱

در این آیه، سخن از بیرون راندن دشمنان از جایی‌ست که پیشتر آنان مسلمانان را از آن بیرون کرده‌اند. پس این آیه، مصداق مشخصی دارد، و منظور، مشرکان مکه‌اند که پیشتر مسلمانان را از این شهر اخراج کرده بودند. در نتیجه، آیه، در زمانی نازل شده که زمینه‌ی چنین کاری (بیرون راندن مشرکان از مکه توسط مسلمانان) وجود داشته است.

این نکته، با سبب نزول نقل‌شده از ابن‌عباس برای آیه‌ی ۱۹۱ هم‌خوانی دارد که گفته که این آیه در مورد صلح حدیبیه نازل شده است: رسول خدا ﷺ با جمع کثیری از مسلمانان آماده‌ی سفر عمره شدند. چون به سرزمین حدیبیه (در نزدیکی مکه) رسیدند، مشرکان از ورود آنان به مکه ممانعت، و پس از گفت‌وگوی زیاد، با پیامبر ﷺ مصالحه کردند که سال بعد، سه روز مکه را خالی کنند تا مسلمانان برای برگزاری عمره به مکه بیایند. سال بعد، مسلمانان از این نگران بودند که مشرکان خلف وعده کنند و مانع شوند و جنگی به وقوع پیوندد. به‌علاوه، پیامبر ﷺ از جنگ در ماه حرام، آن هم در حرم ناراحت بودند. در این احوال، این آیه‌ی شریف نازل شد و دستور داد که اگر دشمن نبرد را شروع کرد، شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید (مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۰۹؛ و سایر تفاسیر).

هم خود آزمایش را فتنه می‌گویند و هم آنچه را که غالباً همراه آن است؛ یعنی شدت و عذاب‌ی که در پی گمراهی و شرک ناشی از این آزمایش می‌آید. در قرآن کریم، همه‌ی این معانی به کار رفته، و منظور از آن در این آیه‌ی شریف، شرک به خدا و کفر به رسول و آزار و اذیت مسلمانان است؛ همان رفتاری که مشرکان مکه، قبل و بعد از هجرت، با مسلمانان داشتند (المیزان، ج ۲، ص ۸۹). با توجه به سبب نزول یادشده، چنین می‌نماید که دستور داده شده که مسلمانان در صورت پیمان‌شکنی مشرکان مکه، با شدت تمام با آنان برخورد کنند، و یادآوری فرموده که رفتارهای سوء آنان که سابقه‌ای طولانی دارد، بسیار بدتر و سخت‌تر از کشتن است.

زمینه‌ی دیگری که برای برخورد مسلمانان با مشرکان فراهم شد، مربوط به ماجرای فتح مکه و پس از آن است. در آن روایتی حساس نیز اساسِ روش پیامبر ﷺ، اعلان عفو عمومی و مهلت‌دهی به مشرکان بود. / م



الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ ۖ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ
وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ۗ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ
يَعْلَمُهُ اللَّهُ ۗ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ۗ وَاتَّقُونِ
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ۗ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ
تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ ۖ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ
عَرَفَاتٍ ۖ فَأذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ
وَأذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ ۖ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ
لَمِنَ الضَّالِّينَ ۗ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ
النَّاسُ ۖ وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۗ
فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ ۖ فَأذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ
آبَاءَكُمْ ۖ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ۖ فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ
رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ
ۗ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۗ أُولَٰئِكَ
لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۗ

(زمان حج، ماه‌هایی معین است؛ پس هر که (با بستن احرام و شروع به مناسک،) حج را بر خود واجب کند، (بداند که) در حج هیچ‌گونه آمیزش جنسی، نافرمانی خدا و بحث و جدل (جایز) نیست، و هر کار خوبی بکنید، خدا آن را می‌داند، و (همان‌طور که برای سفر حج توشه‌ی راه لازم است، برای سفر آخرت) توشه بگیرید،) و (بدانید) که تقوا، بهترین توشه (برای این سفر) است، و ای خردمندان، خود را از (خشم و عذاب) من در امان نگه دارید. ۱۹۷ گناهی بر شما نیست که (در ایام حج، با خرید و فروش،) در جست‌وجوی (روزی و) فضلی از جانب پروردگارتان باشید، و هنگامی که از عرفات روانه شدید، خداوند را در مشعرالحرام یاد کنید، و به شکرانه‌ی این که شما را هدایت کرد، او را یاد کنید و (بدانید که) پیش از این (هدایت)، بی‌شک گمراه بودید. ۱۹۸

دیگر این‌که از همان‌جا که (بقیه‌ی) مردم روانه شدند (یعنی از عرفات)، روانه شوید؛ (نه از جایی که مشرکان قریش و هم‌پیمانانشان روانه می‌شدند)، و از خدا آمرزش بخواهید؛ که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۹۹ و چون آداب عبادت (حج)تان را به جا آوردید، همان‌طور که (به رسم جاهلیت،) پدران‌تان را (در منی) یاد کردید، خدا را یاد کنید؛ بلکه (خدا را) بیشتر یاد کنید. بعضی از مردم می‌گویند «پروردگارا، به ما در دنیا (نعمت) بده.» و (به آخرت بی‌توجه‌اند. از این‌رو) در آخرت بهره‌ای ندارند. ۲۰۰ و برخی از آنان می‌گویند: «پروردگارا، در دنیا به ما خیری (بزرگ) ده و در آخرت (نیز) خیری (بزرگ) عطا فرما و ما را از عذاب آتش حفظ کن.» ۲۰۱ اینان هستند که از آنچه طلب می‌کنند، (در دنیا) بهره و نصیب (نیکویی) دارند، و خداوند به حساب (بندگانش) زود می‌رسد. ۲۰۲

و ثابت خواهند بود (تفسیر روشن، ج ۳، ص ۵۵).

مصادیق طلب خیر دنیا و آخرت چیست؟

این آیه، به خواسته‌های گروهی اشاره می‌کند که هم مواهب مادی دنیا را می‌خواهند و هم مواهب معنوی را؛ بلکه زندگی دنیا را نیز مقدمه‌ی تکامل معنوی می‌دانند. این منطق اسلام است که هم به جسم و ماده نظر دارد و هم به جان و معنا، و یکی را زمینه‌ساز دومی می‌شمرد و هرگز با انسان‌های یک‌بعدی، یعنی کسانی که در مادیات غوطه‌ورند و آن‌ها را اصل می‌دانند، یا کسانی که به کلی از زندگی دنیا بیگانه‌اند، سازگار نیست (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۵).

در این‌که منظور از حسنه در این آیه چیست، تفسیرهای مختلفی شده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام، حسنه به معنای وسعت رزق و حسن خلق در دنیا و خوشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده است (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۷). بعضی از مفسران، آن را به معنای علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت، یا مال در دنیا و بهشت در آخرت، یا همسر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت دانسته‌اند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است: «کسی که خدا به او قلبی شاکر، زبانی مشغول به ذکر حق، و همسری باایمان بخشیده باشد که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش باز داشته است.» (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۸). بدیهی‌ست که حسنه، به معنای هرگونه خوبی و خیریت و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود. بنابراین، آنچه در روایات ذکر شده یا کلمات مفسران آمده، بیان مصادیق‌های روشن آن است و مفهوم آیه را محدود نمی‌کند. به گفته‌ی بعضی از مفسران، افراد باایمان، اصل حسنه را از خدا می‌خواهند؛ بدون این‌که نوعی از آن را انتخاب کنند، و همه را به مشیت و اراده و انعام الهی واگذار می‌کنند (فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۹۰). /

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۲۰۱. طلب خیر دنیا و آخرت در دعا

از مهم‌ترین نکات دعا این است که دعای انسان باید دارای شمول باشد و دنیا و آخرتش را پوشش دهد؛ چراکه ما تنها متعلق به دنیا نیستیم و زندگی و سرای دیگری نیز در پیش داریم. اسلام بر این صحّه می‌گذارد که انسان، هم دنیا و هم آخرت را از خدای متعال درخواست کند؛ زیرا او خالق آن‌هاست، و انسان نباید فقط یک بُعد را در نظر گیرد و ابعاد دیگر را از یاد ببرد.

آیا بین حسنات دنیا و آخرت می‌توان جمع کرد؟

«حسنه»، به معنای نیکویی مطلق در اعمال، اخلاق و صفات است، و فرقی از این جهت بین امور مادی یا معنوی و روحانی نیست؛ اما جمع شدن حسنات دنیوی با حسنات اخروی، در صورتی تحقق و وجود خارجی پیدا می‌کند که در حسنات دنیوی، عنوان اخروی و الهی بودن پیدا شود تا تنافی و اختلافی میان آن‌ها پیدا نشود. پس حقیقت حسنه بودن امور دنیوی، این است که صورت روحانی و نیت الهی داشته و انسان بدین موفق باشد که جریان زندگی دنیوی‌اش، رنگ اخروی پیدا کند. چنین می‌گویند که شیئیت و حقیقت شیء، به صورت آن است و نه به ماده‌ی آن، و اگر در امور و اعمال دنیوی، جهات تمایلات و التذاذات مادی منظور شود، هرگز ارتباطی با مراحل روحانی پیدا نمی‌کند و از عالم آخرت جدا می‌شود و بقا و ثباتی برای او نخواهد بود. به تعبیر دیگر، چیزی که ثبات و بقایی برای او نیست، خود او فی‌نفسه نیکویی و حسنی ندارد و برای دیگری خوب خواهد بود. پس درخواست چیزهای نیکو اقتضا می‌کند که آن چیزها، خود، مطلوب باشند و ثبات و دوامی داشته باشند، و در عین حال، در عالم ماورای ماده نیز مفید و مؤثر واقع شوند. چنین امور و موضوعاتی، گذشته از این‌که در ادامه‌ی زندگی دنیوی مفید هستند، در زندگی روحانی و اخروی نیز مؤثر و باقی



﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۱۳۰﴾ وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اللَّهُ الْخَصَامُ ﴿۱۳۱﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿۱۳۲﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۳۳﴾ وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۱۳۴﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۳۵﴾ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۱۳۶﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۱۳۷﴾﴾

و خدا را در روزهای معینی (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی حجه) یاد کنید، و بر کسی که شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (به انجام رساند)، گناهی نیست، و بر کسی که (آن را) عقب بیندازد (و اعمال را در سه روز به جای آورد نیز) گناهی نیست. (البته این حکم) برای کسی (است) که خود را (از آنچه در حال احرام ممنوع است)، حفظ کرده باشد، و خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید و بدانید که شما (در قیامت) جمع و فقط به پیشگاه او روانه خواهید شد. ۲۰۳ از میان مردم، کسی هست که سخن (زیبای) او درباره‌ی (چگونه زیستن در) زندگی دنیا، تو را به شگفتی می‌آورد، و این در حالی است که خدا را بر (درستی) آنچه در دل دارد، گواه می‌گیرد؛ حال آن‌که او مخالفی است که سرسختانه بحث و جدل (و دشمنی) می‌کند. ۲۰۴ و (نشانه‌ی آن، این است که) چون به قدرت و ریاست برسد، به سختی می‌کوشد که در زمین فساد کند و کشتزار و نسل (مردم) را نابود کند؛ ولی خداوند، فساد را دوست ندارد. ۲۰۵ و هنگامی که به او گفته

می‌شود «خود را از (خشم) خدا در امان نگه دار»، غرور و خودخواهی، او را به گناه می‌کشد. پس (در مقابل آن غرور و تکبر، ذلت سوختن در آتش) جهنم برایش کافی است و حقیقتاً (آنجا) چه بستر نامناسبی (برای استراحت) است! ۲۰۶ (در مقابل چنین کافران مسلمان‌نمایی، از میان مردم، کسی (مانند علی بن ابی‌طالب) وجود دارد که جان خود را برای به دست آوردن خشنودی خداوند می‌فروشد و (فدا می‌کند. وجود چنین افرادی در میان مردم، از لطف و مهربانی ویژه خداست؛ زیرا) خداوند با بندگان (خود)، رؤوف و مهربان است. ۲۰۷ ای مسلمانان، همگی در صلح و سازش و آرامش (که تنها در پرتو ولایت علی بن ابی‌طالب و امامان معصوم پس از او پدید می‌آید)، وارد شوید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او دشمنی آشکار برای شماست. ۲۰۸ پس اگر بعد از (این‌همه) دلایل روشن که برای شما آمده است، (باز هم از حرکت در راه راست) لغزیدید، بدانید که خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است (و بدون این‌که چیزی مانعش شود، شما را بر اساس حکمتش عذاب خواهد کرد). ۲۰۹ آیا (کافران) جز این انتظار دارند که (عذاب) خداوند در (قالب) سایه‌بان‌هایی از ابر همراه فرشتگان (عذاب) نزدشان بیاید و (بدین ترتیب) کار (هلاکت آنان) تمام شود؟! (تصمیم‌گیری در باره‌ی) همه‌ی کارها، تنها به خدا بازگردانده می‌شود. ۲۱۰

۲۰۸ - ۲۰۹. صلح در اسلام

اسلام؛ آیین صلح و صفا

خداوند در این آیه به مؤمنان خطاب می‌کند که همگی راه صلح و اتحاد و زندگی مسالمت‌آمیز را در پیش گیرید و با هم به قلعه‌ی محکم سازگاری و وحدت درآیید؛ چون صلح و اتحاد، به منزله‌ی دژ محکمی‌ست که انسان را از حوادث ناگوار حفظ می‌کند. سلم، از لحاظ فقه‌اللغه، به معنای انقیاد، طاعت، صلح، مسالمت و تعرض نکردن به امنیت، آزادی، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، و ... است، و کاربرد قرآنی آن نیز همان معنای معهود لغوی‌ست (تسنیم، ج ۱۰، صص ۲۶۸-۲۶۹). شیخ طوسی در بین وجوه سه‌گانه‌ی سلم، یعنی اسلام و طاعت و ولایت، عنوان طاعت را اعم و جامع دانسته است. آیه نیز در مقام مفهوم‌پردازی سلم، بر اطاعت و فرمان‌بری خدا عمومیت بیشتری دارد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۲۷۰). این کلام از آن جهت درست است که طاعت، معنای صلح را تأمین می‌کند؛ چراکه صلح زمانی پدید می‌آید که همگان از حقوق مشترک و اصول جامع و حافظ منافع عمومی اطاعت کنند و هیچ فرد یا گروهی، منافع خود را بر مصالح دیگران ترجیح ندهد. البته باید توجه داشت که صلح صرفاً ویژه‌ی پیروان اسلام نیست؛ بلکه صلح موحدان با هم و با جوامع بشری - اعم از موحدان و ملحدان -، متوقف بر قبول اصول فطری مشترک است و نه اسلام (تسنیم، ج ۱۰، صص ۲۶۸-۲۷۰).

تحقق صلح؛ صرفاً در پرتو ایمان

از مفهوم آیه چنین استفاده می‌شود که صلح و آرامش، تنها در پرتو ایمان به دست می‌آید، و جنگ و ناامنی و اضطراب، هرگز تنها با اتکا بر قوانین مادی از دنیا برچیده نخواهد شد؛ زیرا عالم ماده، و علاقه به آن، همواره سرچشمه‌ی کشمکش‌ها و تصادم‌ها بوده و هست، و اگر نیروی معنوی ایمان، آدمی را مهار نکند، صلح ناممکن است. همچنین از دعوت عمومی این آیه که همه‌ی مؤمنان از هر زبان و نژاد و منطقه‌ی جغرافیایی و قشر اجتماعی را بدون استثنا به صلح و صفا دعوت کرده، استفاده می‌شود که در پرتو ایمان به خدا، تشکیل حکومت واحد جهانی که صلح در سایه‌ی آن در همه‌جا آشکار می‌شود، امکان‌پذیر است. اصولاً در مقابل عوامل پراکندگی (زبان و نژاد و ...)، یک حلقه‌ی محکم اتصال در میان قلوب بشر لازم است، و این حلقه‌ی اتصال، تنها ایمان به خداست که فراتر از این اختلافات است (تفسیر نمونه، ج ۲، صص ۸۱-۸۲).

اقسام صلح

۱. در حوزه‌ی ایمانی و اسلامی مسلمانان

آیات قرآن، مؤمنان و مسلمانان را به سلم و صلح فرا خوانده

و برادر یکدیگر انگاشته (حجرات/۱۰) و از هرگونه تفرقه و اختلافی که مانع تحقق جامعه‌ی آرمانی می‌شود (فتح/۲۹)، نبی کرده است. در قرآن کریم، راه مقابله با اختلاف، با موعظه آغاز می‌شود، و اگر یکی از دو طرف اختلاف، صلح عادلانه را نپذیرفت، با مبارزه با آن گروه ادامه می‌یابد تا به قانون الهی تن دهد، و زمانی که دو گروه، تابع قانون خداوند شدند، باید بین‌شان را با عدل و قضاوت عادلانه - یعنی ستاندن حق مظلوم از ظالم و بازگرداندن آن به مظلوم - اصلاح کرد (حجرات/۹).

۲. در حوزه‌ی موحدان عالم

در قرآن کریم، موحدان عالم به توحید و دوری از شرک فراخوانده شده‌اند تا زندگی مسالمت‌آمیزی در پرتو آن داشته باشند (آل عمران/۶۴). انبیای الهی، امت واحده‌اند (مؤمنون/۵۲) و مکتب و هدف واحد دارند (آل عمران/۱۹). بنابراین باید به همه‌ی ایشان مؤمن بود. از همین رو، تکذیب یک پیامبر الهی، به منزله‌ی رد کردن دعوت همه‌ی انبیاست.

۳. در حوزه‌ی جوامع بشری

خدا ی سبحان، اعتقاد کافران و مشرکانی را که به جامعه‌ی اسلامی آسیبی نمی‌رسانند و توطئه نمی‌کنند، مبعوض می‌داند؛ ولی به مسلمانان اجازه می‌دهد که با آنان زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و با عدالت و نیکی رفتار کنند (ممتحنه/۸). دولت اسلامی نیز باید پیشنهاد سازش از سوی کافران را - در صورتی که به مسلمین تجاوز نکرده باشند و نکنند - بپذیرد (تسنیم، ج ۱۰، صص ۲۸۲-۲۸۶).

برخورد با تفرقه‌افکنان

اگر پس از دلالت ادله‌ی روشن عقلی و نقلی (حجرات/۱۳): نحل/۹۱؛ حشر/۱۴؛ نساء/۵۹ و ۳۵) بر ضرورت صلح و اتحاد و پرهیز از آثار زیان‌بار اختلاف، برخی به قلعه‌ی محکم صلح و اتحاد وارد نشدند و با پیروی از وسوسه‌ها و گام‌های شیطان لغزیدند (بقره/۳۶؛ آل عمران/۱۵۵) و از راه مستقیم منحرف شدند. بدانند که از پنجه‌ی قدرت و عدالت خداوند نمی‌توانند بگریزند. خداوند در حکم کردن، حکیم، و در اجرای حکم، عزیز و مقتدر است. علت برخورد قاطعانه با تفرقه‌افکنی و نزاع، آثار گسترده و جریان‌ناپذیر آن بر جامعه‌ی اسلامی و بر قلوب انسان‌هاست. اثر اجتماعی تفرقه و نزاع، به وجود آمدن ضعف و سستی‌ست که عزت و شکوه جامعه‌ی اسلامی را در هم می‌شکند (انفال/۴۶)، و اثر فردی نزاع، ایجاد بغض است که تراشده‌ی دین (بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۷) و نابودکننده‌ی هر چیزی‌ست (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۶).
ب/



سَلِّبَىٰ إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣١﴾ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٣٢﴾ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فيه وَمَا اختلف فيه إِلَّا الَّذِينَ آتَوْهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اختلفوا فيه مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٣٣﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿١٣٤﴾ سَأَلْنَاكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ وَاللَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿١٣٥﴾

از بنی اسرائیل بپرس چه بسیار معجزات و نشانه‌هایی روشن به آنان دادیم (و آنان ناسپاسی کردند و کفر ورزیدند؟). (ولی بدانند) هر کس (شکر) نعمت خدا را پس از آن که به او رسیده، (با استفاده‌ی نادرست از آن، به ناسپاسی) تبدیل کند، خداوند (او را) به سختی مجازات می‌کند. ۲۱۱ زندگی دنیا برای کافران آراسته شده است و (برای همین،) مؤمنان را (که به تجملات دنیا بی‌توجه‌اند و معمولاً از آن بهره‌ی کمتری دارند،) مسخره می‌کنند، و کسانی که خود را (از خشم خدا) حفظ کردند، در روز قیامت، از آنان برترند، و خدا به هر که بخواهد، بی‌شمار روزی می‌دهد. ۲۱۲ (پیش از نوح،) مردم، یک گروه (یکسان و بر راه و روشی ابتدایی و منطبق با فطرت) بودند؛ (اما) پس از مدتی (شک و دنیاطلبی موجب اختلافشان شد. پس) خداوند پیامبران را فرستاد؛ در حالی که (مردم را به نعمتش) بشارت و (از عذابش) بیم می‌دادند، و همراهشان کتاب (آسمانی) را که سراسر حق است، فرو فرستاد تا (آن کتاب) میان

مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند؛ و (به تدریج درباره‌ی کتاب آسمانی هم اختلاف پیدا شد و بعضی همه‌ی آن یا بخشی از آن را نپذیرفتند. البته) تنها کسانی که کتاب (آسمانی) - آن هم پس از آمدن معجزات و دلایل روشن نزدشان - به ایشان داده شده بود، در آن دچار اختلاف شدند؛ که عامل آن، ستم و حسادت میانشان بود. پس خداوند، مؤمنان را به لطف و عنایت خود، در مواردی که در کتاب آسمانی‌شان با هم اختلاف (نظر) داشتند، به حق (و حقیقت) هدایت کرد، و خداوند هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند. ۲۱۳ آیا (شما مسلمانان) گمان کردید که (به آسانی) وارد بهشت می‌شوید؛ در حالی که هنوز (مشابه) سرگذشت پیشینیان‌تان بر (سر) شما نیامده است؟ سختی و فقر و بیماری به آنان رسید و پریشان و مضطرب شدند؛ تا جایی که پیامبر و مؤمنان همراهش (که همه‌ی این مصیبت‌ها را برای خدا تحمل کرده بودند، با خضوع و البته امید به لطف خدا) می‌گفتند: «یاری خدا کی خواهد آمد؟» (آن‌هنگام، از سوی خداوند پاسخ آمد که) آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است (و بدین ترتیب، پیروزی در دنیا و خوشبختی در آخرت نصیب‌شان شد). ۲۱۴ از تو می‌پرسند «چه چیزی را انفاق کنند؟» (در پاسخ) بگو: هر مالی که انفاق می‌کنید، برای پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بی‌نویان و در راه‌ماندگان باشد، و هر کار خوبی بکنید، خدا از آن به خوبی آگاه است. ۲۱۵

۲۱۳. نوع‌شناسی اختلاف در امت واحده

در این آیه، سخن از دو نوع اختلاف است، و راه رفع و دفع هر دو نوع اختلاف نیز به حاکمیت دین گره خورده است.

اختلاف یکم: انسان‌ها طبعاً استثمارگر و طغیانگرند و به مدنیت سر نمی‌سپارند - یعنی مدنی بالطبع نیستند - و چون تنها زندگی کردن برایشان مشکل است، ناچار به قوانین اجتماعی تن می‌دهند. بنابراین، همین‌که به قدرت رسیدند، تمام قراردادهای اجتماعی را زیر پا می‌گذارند (تسنیم، ج ۱۰، ص ۳۹۱). همین خوی استثمارگر، عامل اصلی ایجاد اختلاف میان ایشان است.

راه‌حل اختلاف یکم: مطلق وضع قانون، بدین اعتبار که انسان‌ها طبعاً مدنی هستند و قانون را محترم می‌شمارند، اختلافات میان ایشان را برطرف نمی‌کند. همان‌طور که گفته شد، انسان‌ها ناچار به زندگی مدنی‌اند، و قانون، تنها در قامت یک دین کامل که در بر گیرنده‌ی اعتقاد، اخلاق و احکام است، به حال جوامع انسانی بهره‌ی‌رساند؛ چراکه دین، فطرت را با فطرت اصلاح می‌کند. از همین رو، قوانین، همراه با بشارت و انذار و ثواب و عقاب در قالب دین طرح و عرضه شد؛ لکن برای اصلاح و تکمیلش لازم بود عباداتی نیز تشریح شود تا مردم از آن راه تهذیب شوند. به همین منظور، پیامبرانی مبعوث شدند.

رابطه‌ی دین با اجتماع و سیاست

از این آیه، این حقیقت نیز روشن می‌شود که پیدایش دین و مذهب، هم‌زمان با پیدایش جامعه‌ی انسانی بوده است. از این رو، در فاصله‌ی زمانی میان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام، چون جامعه‌ی متشکل بشری وجود نداشت، دینی نیز تشریح نشد. دین و جامعه‌ی بشری، دو حقیقت ناگسستنی هستند، و هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون مذهب و ایمان به خدا و رستاخیز، زندگی صحیحی داشته باشد؛ چراکه قوانین بشری، علاوه بر این‌که غالباً مایه‌ی اختلاف و پراکندگی ملت‌ها هستند، چون ضامن اجرایی از درون انسان ندارند و از ایمان به خدا سرچشمه نمی‌گیرند، تنها یک مسئولیت برون ذاتی ایجاد می‌کنند و نمی‌توانند به طور کامل به اختلافات و تضادها پایان دهند (مونه، ج ۲، صص ۹۸-۹۷).

اختلاف دوم: رفته رفته اختلاف‌ها به دین هم راه یافت و انسان‌ها بر سر معارف دین و مبدأ و معادش به اختلاف افتادند، و در نتیجه، به وحدت دینی هم خلل وارد شد و

شعبه‌ها و حزب‌ها پدید آمد. این اختلاف‌های بعد از تشریح دین، جز دشمنی خود مردم دین‌دار، هیچ علت دیگری نداشت؛ چون دین برای حل اختلاف آمده بود؛ اما عده‌ای از در ظلم و طغیان وارد شدند و دین را هم با این‌که اصول و معارفش روشن بود و حجت را بر آنان تمام کرده بود، مایه‌ی اختلاف قرار دادند (ترجمه‌ی میزان، ج ۲، صص ۱۶۷-۱۶۸).

راه‌حل اختلاف دوم: در قرآن کریم، رفع اختلاف دوم، به قوه‌ی قهریه‌ی حکومت اسلامی محوّل شده است. کسانی که دل‌هایشان به معارف دینی یقین دارد، اما آن را از روی ظلم و تکبر انکار می‌کنند (غل/۱۴) و موعظه‌ها نیز در ایشان اثر نمی‌نهد، سر و کارشان با قوه‌ی قهریه‌ی نظام اسلامی است. خداوند می‌فرماید: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنان، کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منفعی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند؛ بی آن‌که او را ببینند. خداوند، قوی و شکست‌ناپذیر است.» (حدید/۲۵).

علت احتیاج بشر به حاکمیت دین

۱. وجود اختلاف، امری ناپسند نیست؛ چراکه تضارب آرا، زمینه‌ی رشد و پیشرفت علم و صنعت را فراهم می‌آورد. از طرف دیگر، رفع اختلاف نیز امری لازم است؛ زیرا ضامن ایجاد نظم در جامعه‌ی بشری و دوری از هرج و مرج است. از این رو باید دین الهی حاکم باشد تا نظام حکومتی در سایه‌ی آن به اختلافات مردم پایان بدهد؛ چراکه تنها با موعظه، نصیحت، و تعلیم و تعلم، اما بدون حکومت نمی‌توان به اختلافات پایان داد، و پایان‌بخشی به خصومت‌ها، نیازمند قدرت اجرایی است (تسنیم، ج ۱۰، ص ۴۱۰)؛ ۲. نکته‌ی مهم دیگر در تشریح دین از طریق ارسال رسل این است که عقل به‌تنهایی برای اصلاح فرد و اجتماع و جلوگیری از مفاسد اخلاق و اعمال کافی نیست، و باید مردم را با وعد و وعید و تشریح و انذار، به جانب خوبی‌ها و ترک زشتی‌ها سوق داد، و این کار را انبیا و سفراء الهی کرده‌اند؛ ۳. برای اتمام حجت با بندگان و قطع عذر از آنان نیز لازم است که خداوند برای انسان‌ها رسولانی را ارسال و کتبی را انزال فرماید؛ چراکه اتمام حجت، به وسیله‌ی انبیا و کتب الهی تحقق می‌یابد (نساء/۱۶۵). در این صورت است که انسان‌ها نخواهند گفت: «پروردگارا، چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن‌که خوار و رسوا شویم، از آیات تو پیروی کنیم.» (طه/۱۳۴). / ب



جنگیدن (در راه خدا با کافران)، بر شما واجب شد؛ حال آن که برایتان ناخوشایند است، و چه بسا از چیزی بدتان بیاید که برایتان بهتر باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید که برایتان بد باشد، و خداوند (همه چیز را) می‌داند و شما (در برابر علمش هیچ) نمی‌دانید؛ (پس صلاح شما در اطاعت از اوست). ۲۱۶ (مسلمانان) از تو درباره‌ی (حکم) جنگ در ماه حرام می‌پرسند. بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است (و کار مسلمانی که از روی غفلت، در ماه حرام، کافری را کشتند، مورد تأیید نیست)؛ ولی (گناه کارهای مشرکان یعنی) بازداشتن (مردم) از راه خدا (و منع آنان از گرایش به اسلام) و انکار (عملی) آن (و بازداشتن مردم از حج و مسجدالحرام و بیرون کردن اهل آن (سرزمین از خانه‌هایشان)، نزد خدا، از آن (گناه جنگ در ماه حرام) بزرگ‌تر است، و (گناه و آثار مخرب) شرک

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَزِدَّوْكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا لِيُفِي مَا وُكِّفَ وَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢١٨﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾

(آنان)، از (گناه) قتل (یک نفر توسط برخی مسلمان‌ها در ماه حرام، بسی) بزرگ‌تر است. «آنان آن قدر با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند، شما را از دینتان برگردانند؛ و (بدانید که) کارهای (خوب) کسانی از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر هم‌پزند، در دنیا و آخرت نابود می‌شود، و چنین افرادی، اهل آتشاند (و همیشه در آن خواهند ماند. ۲۱۷ این مؤمنان و مهاجران و مجاهدان در راه خدا هستند که به رحمت خدا امیدوارند، و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۲۱۸ از تو درباره‌ی (حکم) شراب و قمار می‌پرسند. بگو: «در (ارتکاب) این دو، گناهی بزرگ است و سودهایی (بی ارزش نیز) برای مردم دارد؛ ولی گناه این دو، (بسیار) بیشتر از سودشان است.» و از تو می‌پرسند که چه چیزی را انفاق کنند. بگو: «(هر چه انفاق می‌کنید،) در حد اعتدال (باشد؛ نه زیاده‌روی و نه بخل)». این چنین، خداوند، آیات و نشانه‌هایش را برایتان روشن می‌کند. باشد که درباره‌ی دنیا و آخرت بیندیشید. ۲۱۹

۲۱۶. اهمیت جهاد

در باره‌ی اهمیت جهاد در راه اسلام، آیات متعددی وجود دارد؛ از جمله، آیه‌ی ۱۱۱ سوره‌ی توبه: «حتماً خدا جان‌ها و اموال مؤمنان را می‌خرد تا بهشت مال آنان باشد. مؤمنان در راه خدا کارزار می‌کنند و (دشمن را) می‌کشند، و خودشان هم کشته می‌شوند. (وعده‌ی بهشت)، وعده‌ی حق است از خدا که در تورات، انجیل و قرآن داده است. چه کسی بهتر از خدا به وعده‌ی خود وفا می‌کند؟ پس، از این سودایی که کرده‌اید، شاد باشید، و این معامله، رستگاری بزرگی است.» پیامبر اسلام ﷺ در باره‌ی جهاد فرموده‌اند: «کسی که جهاد فی سبیل الله را ترک کند، خدا لباس ذلت و فقر در زندگی، و نابودی دین را بر او می‌پوشاند.» (وسائل‌الشعبه، ج ۱۱، ص ۵). البته وجوب جهاد در اسلام، شروطی خاص دارد.

جایگاه جهاد و کراهت از آن

جمله‌ی «وَهُوَ كَرِهٌ لَكُمْ»، خبری است که خدا می‌دهد؛ نه این‌که صحابه، جهاد را ناپسند داشته باشند. کلمه‌ی «کره» در اینجا به معنای مشقت است. پس معنا این است که جهاد بر شما واجب شده است؛ در حالی که مشقت دارد. این معنا، با فداکاری‌های اصحاب پیامبر مناسبت بیشتری دارد تا این‌که گفته شود اصحاب از جهاد در راه خدا کراهت داشتند. اگر کلمه‌ی «کره»، به معنای کراهت داشتن باشد، بدین لحاظ است که شمار افراد و وسایل و سلاح‌های جنگی مسلمانان در آن موقع، با کفار قیاس‌پذیر نبوده است؛ چراکه کفار در این جهات قوی‌تر بودند، و مسلمانان برای این‌که اصل اسلام در معرض خطر قرار نگیرد، انتظار داشتند که سلاح و قوای بیشتری به دست آورند؛ نه این‌که از اصل جهاد کراهت داشته باشند (تفسیر آسان، ج ۲، ص ۳۱).

انسان، خیر و شر را کاملاً نمی‌شناسد

چون خدا حکیم و عالم به تمام مصالح امور است، اوامر و نواهی‌اش موافق با مصلحت است، و خیر و صلاح دنیا و آخرت بندگان، در آن؛ اگرچه نفس انسانی را ناپسند آید؛ زیرا ممکن است نفس از چیزی کراهت داشته باشد که در حقیقت خیر و نافع باشد؛ چنان‌که این حال، در نفوس غیرالهی نسبت به فرامین الهی دیده می‌شود. مؤمن حقیقی، در مقابل اوامر و نواهی الهی، فرمان‌بردار و تسلیم محض است (تفسیر اثنا عشری، ج ۱، ص ۲۸۵).

مکروه بودن جنگ، اگرچه با دشمن و در راه خدا بوده باشد، برای انسان‌های معمول، یک امر طبیعی‌ست؛ زیرا در جنگ، هم تلف اموال و نفوس و هم انواع جراحت‌ها و

مشقت‌هاست. البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح والایی از معرفت قرار دارند، جنگ با دشمنان حق، شربت گوارایی‌ست که همچون تشنه‌کامان در پی آن می‌روند و بی‌گمان حساب آنان از حساب توده‌ی مردم به‌ویژه در آغاز اسلام جداست.

آیه به یک قانون کلی و اصل اساسی حاکم بر قوانین تکوینی و تشریحی خداوند اشاره می‌کند: «چه بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید؛ در حالی که برای شما خیر است و مایه‌ی سعادت و خوشبختی.» به‌عکس، کناره‌گیری از جنگ و عافیت‌طلبی ممکن است خوشایند شما باشد؛ در حالی که حقاً چنین نیست: «چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، و آن برای شما شر باشد.» پروردگار در این آیه می‌گوید که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشت‌شان حاکم کنند؛ همان‌گونه که در قوانین تکوینی خداوند، از اسرار آفرینش همه‌ی اشیاء باخبر نیستند و گاه چیزی را بی‌خاصیت می‌شمرند؛ در حالی که پیشرفت علوم، فواید مهم آن را آشکار می‌کند. همچنین انسان‌ها، در قوانین تشریحی، بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی‌دانند. بنابراین ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند؛ در حالی که سعادت آنان، در آن است؛ یا از چیزی خشنود باشند؛ در حالی که بدبختی آنان، در آن است. آن‌ها با توجه به علم محدود خود در برابر علم بی‌پایان خداوند نباید در برابر احکام الهی روی در هم کشند؛ بلکه باید بدانند که تشریح جهاد و زکات و روزه و حج از سوی خداوند رحمان و رحیم، همه به سود آن‌هاست. توجه به این حقیقت، روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می‌دهد و درک و دید او را از محیط‌های محدود فراتر می‌برد و به نامحدود یعنی علم بی‌پایان خدا پیوند می‌دهد (تفسیر نمونه، ج ۲، صص ۱۰۶-۱۰۷).

چه خیری در جنگ نهفته است؟

جهاد در راه خدا، هرچند با طبیعت عادی و عمومی ناسازگار باشد، چون موجب بقای اجتماع و پیشرفت حق و باز شدن آفاق جدید حیات و جلوگیری از پیشرفت کفر و ظلم می‌شود، هم به خیر صاحبان عقیده و هدف‌های انسانی، و هم به خیر طبایع سرکش و ستم‌پیشه است. این‌گونه خیرات و مصالح را خدای عالم و مبدأ هر خیر و کمال می‌داند، و انسان هر قدر دید نافذ داشته باشد، به آن‌ها پی نمی‌برد (پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۱۱۷). جنگ، با همه‌ی سختی‌هایی که دارد، آثار مثبت و فوایدی نیز دارد؛ از جمله، قدرت و عزت اسلام در دنیا معلوم می‌شود؛

روحیه‌ی استمداد از خدا پیدا می‌شود؛ و پاداش الهی به دست می‌آید (تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۲۹). /



فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الِيتِمٰىنِ قُلْ اِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَّ اِنْ تَخَالَطُوْهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ وَّ اللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدِ مِّنَ الْمُصْلِحِ وَّ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَاعْتَقَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ ﴿٢٢٠﴾ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا وَّلَا مِمَّنْ ؕ وَّلَا مِمَّنْ ؕ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا وَّلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ اُولٰٓئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ وَّ اللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى الْجَنَّةِ وَّ الْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهٖ وَّ يَبِيِّنُ اٰيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ﴿٢٢١﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيْضِ قُلْ هُوَ اَذٰى فَاَعْتَزِلُوْا النِّسَاءَ فِى الْمَحِيْضِ وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ حَتّٰى يَطْهَرْنَ فَاِذَا طَهَّرْنَ فَاَتْوَهُنَّ مِّنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ ﴿٢٢٢﴾ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاَتُوا حَرْثَكُمْ اِنّٰى سِئْتُمْ وَّقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ وَاَتَّقُوا اللّٰهَ وَاَعْلَمُوْا اَنَّكُمْ مُّلْقَوَةٌ وَّبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿٢٢٣﴾ وَلَا تَجْعَلُوْا اللّٰهَ عُرْضَةً لِّاِيْمَانِكُمْ اَنْ تَبْرَآ وَاَتَّقُوا وَاَتَّقُوا النَّاسَ وَّ اللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ﴿٢٢٤﴾

و از تو درباره‌ی (نگهداری و پرورش) یتیمان می‌پرسند. بگو: «سامان دادن کار آنان، (اگرچه نیاز به تصرف در اموالشان داشته باشد، از رها کردنشان) بهتر است، و اگر با آنان معاشرت کنید، برادران (دینی) شما هستند (و لازم است حقوقشان کاملاً رعایت شود)، و خدا می‌داند چه کسی (زندگی یتیمان را) تباه می‌کند و چه کسی در پی اصلاح (امور آنان) است، و اگر خدا می‌خواست، حتماً شما را (با واجب کردن اصلاح امور یتیمان، بدون معاشرت و تصرف در اموالشان) به زحمت می‌انداخت؛ زیرا او شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۲۲۰ با زنان مشرک ازدواج نکنید؛ مگر این‌که ایمان بیاورند. و (بدانید که) کنیز مؤمن بی‌شک از زن (آزاد) مشرک بهتر است؛ هر چند (زیبایی آن زن مشرک،) شما را به شگفت آورد. به مردان مشرک زن ندهید؛ مگر این‌که ایمان آورند. و (بدانید که) برده‌ی مؤمن، از مرد (آزاد) مشرک بهتر است؛ اگرچه (مال و مقام و جمال) او، شما را شگفت‌زده کند (؛ چرا که) آنان، (شما

را) به سوی آتش دعوت می‌کنند؛ ولی خداوند به عنایتش (شما را) به سوی بهشت و آمرزش فرا می‌خواند و آیات و نشانه‌هایش را برای مردم روشن می‌کند؛ باشد که پند گیرند. ۲۲۱ و از تو درباره‌ی عادت ماهانه می‌پرسند. بگو: «آن، رنج و آزاری (برای زنان) است. پس در دوران عادت، از (آمیزش جنسی با) زنان کناره‌گیری کنید و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند. پس هنگامی که خود را پاک کردند، با آنان از همان مکانی که خداوند (برای تولید مثل) به شما دستور داده، بیامیزید؛ که خداوند کسانی را که بسیار توبه می‌کنند، دوست دارد و پاکیزگان را (نیز) دوست دارد. ۲۲۲ زنان‌تان، (همچون) کشتزار شما هستند (و شما برای تداوم و تکثیر نسلتان، به آنان نیاز دارید). پس هر طور و از هر جا که بخواهید، می‌توانید به کشتزارتان بروید (و برای بقای نسلتان با آنان بیامیزید). و (با داشتن فرزندان صالح خیر و ثوابی) برای خود پیش فرستید و خود را از (عذاب) خدا در امان نگه دارید و بدانید که با او ملاقات خواهید کرد، و به مؤمنان مژده بده. ۲۲۳ (نام) خدا را در معرض سوگندهایتان قرار ندهید تا (به این بهانه، کارهایی که خدا دوست دارد؛ مانند) نیکی کردن و تقوا داشتن و آشتی دادن میان مردم را انجام ندهید. خداوند (سوگندهایتان را) به خوبی می‌شنود و (از نیت شما) به خوبی آگاه است. ۲۲۴

۲۲۳. جایگاه مادری

در این آیهی شریف، بر سبیل تشبیه، از همسر به «حرث» تعبیر شده که به معنای «کشتزار» و اشاره به موقعیت زن در فرایند رشد و نمو فرزند است؛ اما آیا این تعبیر، مخالفتی با تکریم جایگاه زنان دارد، یا مؤید آن است؟ برای یافتن پاسخ صحیح لازم است به نکاتی توجه، و برخی پیش فرض‌های غلط که گاه بر آیه تحمیل می‌شود، یادآوری شود:

تعبیری با معانی متفاوت در کاربردهای گوناگون: اگر وجود کسی به «کشتزار خوبی‌ها و کمالات» تشبیه شود، تکریم اوست؛ اما مثلاً تعبیر «کشتزار رذایل»، توهین‌آمیز است. پس ارزش تعبیر کشتزار، با نظر به مضامین آن مشخص می‌شود. به این ابیات توجه کنید: سحاب مکرمت و آب رحمتی، جانا/ ولی چه سود که بر کشتزار ما نچکی (جامی)؛ کشتزار بی‌نم ما از تو صد امید داشت/ این چه وقت خشکی از ابر مطرریز تو بود (محتشم).

تشبیه وجود خود به کشتزاری محتاج بارش ابر وجود و باران رحمت، کاربرد دیگری از این تعبیر است که در ضمن دارا بودن لطافت تشبیه، بار مثبت معنایی دارد.

تعبیر کشتزار در آیهی شریف، ناظر به زمینهی خدادادیست که در وجود زن برای پرورش فرزند قرار دارد. وجود مادر، کشتزار و پرورشگاه وجود فرزند است. باید دید که این مضامین چه قدر ارزش دارد تا معلوم شود که این اضافه، جهت تکریم دارد، یا - چنان که برخی شبهه‌گران خواسته‌اند القا کنند -، تحقیر؟

ارزش فرزند در فرهنگ دینی

رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «فرزند شایسته، گلی از گل‌های بهشت است.» (کافی، ج ۶، ص ۳)؛ نیز فرموده‌اند: «زمانی که شخصی از دنیا برود، عمل او قطع می‌شود مگر از سه ناحیه: صدقه‌ای برقرار، علمی که مردم از آن بهره‌مند شوند، و فرزند شایسته‌ای که برای او دعا کند.» (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۳۰). پس فرزند، یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌های عمر و دارایی‌های انسان برای عرصه‌ی نیاز و تهی‌دستی قیامت است. در ادامه‌ی آیهی

شریف، با تعبیر کوتاه «وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ»: «برای خود (چیزی) از پیش فرستید» تأکید شده که معنای عبارت صدر آیه، کشت بذر معنوی فرزند به مثابه ذخیره‌ی ارزشمند آخرت است.

توجه به سیاق آیه: در متن آیه، در پی هشدار «اندوختن برای قیامت»، سه عبارت کوتاه اما پرمعنای دیگر آمده است: «از خدا بپرهیزید»؛ «بدانید او را ملاقات خواهید کرد»؛ و «به مؤمنان بشارت ده» (خطاب به پیامبر اکرم ﷺ). بنابراین، فضای آیه، مملو از مراعات خدا، باور قیامت، دغدغه‌ی مواجهه با پروردگار، و سرانجام، مژده به مؤمنانیست که این امور را در نظر دارند و به مقتضای آن عمل می‌کنند. تعبیر «حرث»، در چنین فضایی به کار رفته؛ که مؤید نکات پیش‌گفته است.

اساساً تعبیر کشتزار - حتی با صرف نظر از توضیحات آمده، بر نوعی مال‌اندیشی و اندوختن دلالت می‌کند. این که کسی برای شبهه‌افکنی یا متأثر از آن گمان کند که آیه در این مقام است که صرفاً دیدگاه تمتع از زن را القا کند، نه با تعبیر حرث سازگار است، نه با این همه تذکار آیه به خدا و قیامت و حساب؛ مگر این که کسی بخواهد ذهنیت مادی و محدود به امیال نفسانی خود را بر آیه تحمیل، و حرث را به چیزی مانند «مرتع» معنا کند!

جایگاه مهم مادر در فرهنگ دینی: مادر حتی در مراحل بارداری - تا چه رسد به دوران فاخر مادری - تنها پرورشگاه مادی و فیزیکی کودک نیست؛ بلکه در فرهنگ دینی بر این تأکید بسیار شده که شخصیت، دیانت و کرامت‌های او همگی بر تکوین شخصیت فرزند مؤثر است. شاهدی بر این امر، طهارت نفس فوق‌العاده‌ی همه‌ی مادران ائمه‌السلام است؛ یعنی علی‌رغم مقام عصمت پدران ایشان - جز جناب ابی‌طالب که البته دارای مقام والایی بوده است - برای ولادت انسانی در عظمت حجت خدا، مادر باید به‌ضرورت دارای پاکی ویژه باشد: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نَوْرًا فِي الْأَصْلَابِ السَّاجِدَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ...» به مردان نیز در روایات توصیه‌ی مؤکد شده که در انتخاب همسر، به پاکی و معنویت او، به مثابه جایگاه رشد فرزند، از همین زاویه توجه کنند (کافی، ج ۵، ص ۳۲۲). از این رو در تعبیر «کشتزار فرزند»، چنین روی‌کردی وجود دارد. / **مجموعه نشر قرآن کریم**



لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ الَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٧﴾ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾ الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَمِاسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٩﴾ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَتَّكِفَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

خداوند، شما را برای سوگندهای بیهوده و نسنجیده تان بازخواست نمی کند؛ ولی برای گناهی که دل هایتان به دست می آورد، شما را بازخواست می کند، (و آن، گناه شکستن سوگندهایی است که با جدیت یاد کرده اید؛) و (اگر از سوگندهای نارویاتان توبه کنید، بدانید که) خدا بسیار آمرزنده و بردبار است. ۲۲۵ کسانی که (به رسم جاهلیت) سوگند می خورند که با زنان خود نزدیکی نکنند، چهار ماه مهلت دارند (که تکلیف همسرانشان را روشن کنند). پس اگر (نزد همسرانشان) بازگشتند، خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است؛ (اما باید کفاره‌ی شکستن سوگندشان را بدهند). ۲۲۶ و اگر تصمیم طلاق بگیرند، خداوند (آن صیغه‌ی طلاق را) می شنود و (از آن) به خوبی آگاه است. ۲۲۷ و زنان مطلقه (باید پس از طلاق)، خود را (به مدت) سه دوره‌ی پاکی (بعد از عادت ماهانه) نگه دارند و (سپس اگر خواستند، ازدواج کنند)، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند، مجاز نیستند آنچه را خداوند در رحم‌هایشان (از خون حیض یا فرزند) آفریده است، پنهان کنند، و اگر شوهرانشان سر آشتی دارند، در آن (مدت، از دیگر خواستگاران) برای بازگرداندن آنان

(نزد خود)، سزاوارترند، و همان طور که وظایفی بر عهده‌ی زنان است، حقوقی شایسته و پسندیده (بر عهده‌ی مردان) دارند، و مردان (از برخی جهات) بر زنان برتری دارند (، و برای همین، مسئولیت اداری خانواده، با آنان است)، و خداوند، شکست ناپذیر و حکیم است. ۲۲۸ طلاق (قابل رجوع، تا) دو مرتبه (جایز) است، و پس از هر بار (طلاق، وظیفه‌ی شوهر این است که همسرش را) شایسته و پسندیده نگه دارد، یا به نیکی (بیش) کند، و شما (شوهران و بستگان تان) مجاز نیستید از آنچه (مهریه) به آنان داده‌اید، چیزی بگیرید؛ مگر (اختلاف بین) آن دو (چنان باشد که) بترسند (احکام) و مرزهای خدا را (در زندگی مشترک) رعایت نکنند. پس اگر (اختلاف بین شان چنان بود که شما) بترسید آن دو، حدود (و احکام) خدا را (در زندگی مشترک) رعایت نکنند، در مورد آنچه زن (فدیه) می پردازد و در مقابل (آن، خود را) رها می کند، گناهی (از بابت دادن و گرفتن وجهی حتی بیشتر از مهریه) بر آن دو نیست. این (دستور)ها، مرزهای خداست؛ پس نباید پا را از آن‌ها فراتر بگذارید، و کسانی که (با گناه) به مرزهای خدا تجاوز کنند، ستم کاران حقیقی هستند. ۲۲۹ پس اگر (مردی برای سومین بار) زنش را طلاق بدهد، دیگر (ازدواج با) آن زن بر او حلال نیست؛ تا این که با شوهری غیر از او ازدواج کند پس اگر (با مرد دیگری ازدواج کرد و او) طلاقش داد، بر آن دو گناهی نیست که نزد یکدیگر بازگردند؛ (البته) اگر گمان می کنند که حدود و (احکام) خدا را (در زندگی مشترک) رعایت می کنند. و این (دستور)ها، مرزهای خداست که (نباید پا را از آن‌ها فراتر گذاشت، و) آن‌ها را برای گروهی که می دانند، روشن می کند. ۲۳۰

سکوت فرموده؛ پس خود را در باره‌ی آن‌ها به رنج و زحمت نیندازید (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۵).

هر حکمی که از طرف خداوند تعیین شده است، حد خاص محسوب می‌شود. حکم خداوند، گاهی - مانند حکم وجوب و حرمت - الزامی‌ست؛ و گاهی - مانند استحباب و کراهت - غیر الزامی‌ست؛ چنان‌که حکم خداوند، گاهی آثار تکلیفی عمل انسان، و گاهی نیز آثار وضعی عمل او را تعیین می‌کند. در مواردی نیز که حکمی از طرف خداوند نیامده، تعیین هرگونه حکمی از طرف انسان‌ها ممنوع است؛ چراکه بیان نشدن حکم از سوی خداوند، به معنای تردید، غفلت یا فراموشی او نیست. بنابراین، لازمه‌ی سکوت خداوند، سکوت بندگان است. تغییر هر يك از موارد مذکور، خواه در مقام قانونگزاری و خواه در مقام عمل باشد، تعدی از حد الهی محسوب می‌شود. تغییر، خارج کردن چیزی از دین، یا داخل کردن چیزی در آن است (تسنیم، ج ۹، ص ۴۹۵).

بهره‌مندی عالمان از تبیین حدود الهی

گرچه حدود الهی برای همه‌ی مردم بیان شده است، تنها گروهی که مستقیماً از تبیین حدود الهی بهره‌مند می‌شوند و آن‌ها را میان مردم منتشر می‌کنند، دانشمندان هستند. کسانی که اهل خردورزی و پژوهش‌اند، مصالح پنهان احکام را با تبیین الهی می‌فهمند و می‌توانند آن‌ها را نشر و توزیع کنند؛ در حالی که برخی دشمنان، با صورت‌سازی و نیرنگ قصد دارند صورت دل‌پذیر دین را زشت جلوه داده، احکام آن را دست‌مایه‌ی طنز و سخره قرار دهند. برای مثال می‌توان به حکم محلل اشاره کرد. محلل، مردی‌ست که با زنی که سه مرتبه از شوهر خود طلاق گرفته، ازدواج می‌کند و او را طلاق می‌دهد تا آن زن بتواند دوباره با همسر پیشین خود ازدواج کند. بدون وجود محلل، چنین زنی برای بار چهارم نمی‌تواند نزد شوهر پیشین خود بازگردد. برخی، چنین حکمی را عیبی از اسلام و قبیح شمرده‌اند (ر.ک: تفسیر المنار، ج ۲، ص ۳۹۵)؛ اما این حکمت شایان توجه در این حکم الهی وجود دارد که اصل لزوم ازدواج با بیگانه (محلل) که گاهی ممکن است مخالف و رقیب شوهر سابق زن نیز باشد، مانع محکمی است که هم با آن، جلوی هرگونه بازی با حکم طلاق (طلاق مکرر و سپس رجوع مکرر)، هم سبک‌انگاری جریان ازدواج، و هم کم شمردن عظمت زن، شکوه همسر و جلالت خانواده گرفته خواهد شد. /ب

۲۲۹. حدود الهی؛ جامع صلابت و لطافت

ماهیت حدود الهی

حد، به معنای واسط میان دو چیز است که از اختلاط آن دو جلوگیری می‌کند (مفردات، ص ۲۲۱)، و در اصل، به معنای منع است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۷۰)، و حدود الهی، همان معارف اعتقادی، اصول اخلاقی و احکام فقهی - حقوقی‌ست (تسنیم، ج ۱۱، ص ۳۰۹)، و باید توجه کرد که از ماهیت حدود الهی، بوی تفرقه میان احکام فقهی و معارف اخلاقی استشمام نمی‌شود.

صلابت فقهی و لطافت اخلاقی

احکام فقهی، به‌مثابه‌ی ظواهر دین، گرچه نظام زندگی و اجتماع انسانی را سامان می‌بخشد و میزان سنجش اعمال و تفکیک زشتی و زیبایی‌ست و همه‌چیز را در جای خود قرار می‌دهد، خشک و بی‌روح است؛ چراکه جامع قواعد و قوانینی‌ست که عمل انسان را در مسیری تعریف‌شده و انعطاف‌ناپذیر جهت می‌بخشد. پس اکتفا کردن به عمل به ظواهر دین و رعایت نکردن روح آن (لطایف اخلاقی)، باطل کردن مصالح تشریح دین و از بین بردن غرض دین است. اسلام، دین عمل است، نه دین حرف، و مسلمانان به این درجه از انحطاط و سقوط اخلاقی و فرهنگی نرسیدند مگر برای همین که به تشریفات ظاهری اکتفا کردند و از روح دین و باطن امر آن بی‌خبر ماندند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۳۵۳). البته ناگفته نماند که طریقت و حقیقت، جز از راه شریعت به دست نخواهد آمد؛ زیرا ظاهر، راه نیل به باطن است. کسی که می‌بیند با اجرای تکالیف الهی، باطنی به دست نیاورده، بداند که به ظاهر درست عمل نکرده است. کسی که می‌خواهد به باطن برسد، بدون پیمودن راه ظاهر - مانند برخی صوفیان عوام - هیچ دلیلی از طرف خداوند ندارد (بنیان مرصوص، ص ۱۴۹). پس حدود الهی، در عین آن‌که به صلابت فقهی نیاز دارد، به لطافت اخلاقی نیز محتاج است، و زمانی احکام فقهی برای بشر شیرین است که به اخلاق پیوند خورده باشد.

نوع‌شناسی احکام الهی

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «همانا خدا واجباتی را بر شما لازم شمرده؛ آن‌ها را تباه نکنید. و حدودی برای شما معین فرموده؛ از آن‌ها تجاوز نکنید. و از چیزهایی نهی فرموده؛ حرمت آن‌ها را نگاه دارید. و در باره‌ی چیزهایی البته نه از روی فراموشی



و هنگامی که زنان را طلاق می‌دهید و به پایان مدّت (عده) شان نزدیک می‌شوند، یا به شایستگی نگه‌شان دارید، یا به شایستگی رهایشان کنید، و آنان را برای (اذیت و) زیان رساندن نگه ندارید تا (به حقوقشان) تجاوز کنید، و هر کس چنین کند، به خودش ستم کرده است. آیات و نشانه‌های خدا را به سخره نگیرید و نعمت خدا و آنچه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده و با آن شما را پند می‌دهد، به یاد آورید. خود را از (عذاب) خدا در امان نگه دارید و بدانید که خدا هر چیزی را به خوبی می‌داند. ۲۳۱ هنگامی که زنان را طلاق می‌دهید و به پایان مدّت زمان (عده) شان می‌رسند، مانع ازدواج آنان با خواستگاران شان که با هم به خوبی به توافق رسیده‌اند، نشوید. با این (دستورها)، کسی از شما که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پند می‌گیرد. (آری،) این برایتان

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾
وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحَنَّ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِقَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَاءً آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾

لن

رشد‌دهنده‌تر و پاکیزه‌تر است، و خدا (مصلحت را) می‌داند و شما نمی‌دانید. ۲۳۲ و مادران (باید) دو سال تمام فرزندان‌شان را شیر دهند. (این دستور) برای کسی‌ست که می‌خواهد دوران شیرخوارگی کودک را تکمیل کند. پدر (در این دوران) باید خوراک و پوشاک آنان را در حدّ متعارف تأمین کند؛ (زیرا) بر هیچ کس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌شود. هیچ پدر و مادری نباید به سبب فرزندان خود، به یکدیگر زیان رسانند؛ (یا این که خود زیان ببینند، یا به کودکشان ضرر برسانند. و اگر کودک یتیم شد، وارث، همان وظیفه را (در مورد نفقه‌ی مادر) دارد، و اگر با رضایت و مشورت یکدیگر به نتیجه رسیدند که کودک را (از شیر) بگیرند، گناهی نکرده‌اند، و اگر خواستید برای فرزندان‌تان دایه بگیرید، گناهی نکرده‌اید؛ به شرط این که چیزی که پرداختش را (به منظور حق شیردهی) به عهده گرفته‌اید، به شایستگی (به دایه) بدهید. خود را از (عذاب) خدا در امان نگه‌دارید و بدانید که خداوند به کارهایتان بیناست. ۲۳۳

۲۳۱-۲۳۲. طلاق و حقوق زنان

گرچه در اسلام، طلاق، «منفورترین کار نزد خداوند» شمرده شده (کافی، ج ۶، ص ۵۴)، با واقع‌گرایی و دوری از خیال‌بافی و برخلاف برخی مذاهب باطل، راه آن مسدود نشده است. افزون بر آن‌که در دوران جاهلیت، حقوق زنان به انحصار گوناگون و از جمله در ازدواج و طلاق زیر پا گذاشته می‌شد، اساساً نوعی حق‌کشی نسبت به آنان همواره در طول تاریخ وجود داشته و دارد. در قوانین اسلام، جایگاه زنان محترم است و از حق‌کشی آنان جلوگیری شده است. این قوانین البته در فضایی شعارگرا و فریبنده شکل نگرفته است و به حقایق عینی نظر دارد؛ حقایقی از جمله آسیب‌پذیرتر بودن زنان در مسائل عاطفی. همچنین و در منازعاتی که طرف مقابلش مردان‌اند. این آسیب‌پذیری، البته ناشی از طبیعت لطیف‌تر زن است که خدای متعال، به حکمت‌هایی - از جمله متناسب با موهبت مادری - به او بخشیده است.

نمونه‌ی شعارگرایی فریبنده، روی‌کرد دنیای معاصر است که با ادعای حفظ حقوق زن، او را سبب رونق صنعت سرگرمی و سینما و ... قرار داده است. از سویی، بیشترین ردیف‌های گردش پول در دنیا، به قاچاق زنان از جوامع فقیرتر اختصاص یافته، و از سوی دیگر، حضور زن در صحنه‌های اجتماعی، سیاسی و حتی نظامی، به نوعی رقم خورده که او را از طبیعتش دور کرده و نقش مادری و محوریت کانون خانواده را از او گرفته و حتی نگاهی تحقیرآمیز به این جایگاه کرده است. این‌گونه رفتارها - که صرفاً نمونه‌ای از آن‌ها ذکر شد - علاوه بر آن‌که نوعی بهره‌کشی اجتماعی نوین از زنان است، از بُعد معنوی و اخلاقی نیز آنان را به سقوط کشانده است.

مراقبت از حقوق زنان در احکام طلاق

نمونه‌ی دفاع اسلام از حقوق زنان، موضوع طلاق است؛ که در آیات متعدد قرآن کریم بدان توجه شده است. نمونه‌ی تعبیر و قوانین یا هشدارهای بیان‌شده در این آیات، از

این قبیل است: الف - آیه‌ی ۲۲۹، سخن از امکان بازگشت مرد به زن مطلقه تا دو نوبت می‌گوید و می‌فرماید که مرد، چه قصد بازگشت و چه قصد جدایی داشته باشد، این کار را به نیکی (با رعایت موازین انصاف و اخلاق) به انجام رساند. سپس خدای متعال برای حفظ حقوق زنان، از عنصر تقوا و ترس مؤمن از عقوبت الهی کمک گرفته است. در ادامه‌ی آیه و در آیات بعدی، تعبیر «ترس از برپا نداشتن حدود و موازین الهی»، «ستمگر بودن کسی که از حدود الهی تجاوز کند»، «امر به پرهیزکاری و تنبّه به علم فراگیر خداوند» و ... دست‌مایه‌ی همین موضوع است؛ ب - در آیه‌ی ۲۳۱ تأکید شده که در پایان عده‌ی طلاق که مرد می‌تواند به همسرش بازگردد، چه این قصد را داشته باشد یا نه، کار را به نیکی به انجام رساند و نیت «زیان رساندن و تعدّی کردن» نداشته باشد. از چنین کاری، به «استهزاء آیات خدا» تعبیر شده که تعبیر شدیدی در باره‌ی زیر پا گذاشتن حق زن است؛ ج - در آیات ۲۳۶ و ۲۳۷، سخن از این گفته شده که اگر طلاق مربوط به قبل از زناشویی و تعیین مهریه است، مرد به فراخور حال، هدیه‌ای به زن دهد، و اگر مهریه مقرر شده، نیمی از آن را بپردازد. سپس بیان شده که اگر مرد همه‌ی مهریه را بپردازد، به پرهیزکاری نزدیک‌تر است. در ادامه‌ی این سفارش نیز فرموده است: «گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید.»؛ د - در آیات اول سوره‌ی طلاق دستور داده شده که زن مطلقه، در دوران عده، از خانه‌ی شوهر بیرون رانده نشود؛ مگر کار زشت آشکاری کند؛ و در پایان این دوره، یا با شایستگی به او بازگشت شود، یا با شایستگی از هم جدا شوند. به تعبیر دیگر، در دوران چندماهه‌ی عده‌ی بعد از طلاق، حق سکنتی و نفقه‌ی زن، همچنان بر عهده‌ی مرد است.

این موارد، نمونه‌هایی از مراقبت از حقوق زنان در

احکام اسلامی‌ست. /



وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ
 أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
 فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
 ﴿٢٣٥﴾ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ
 أَوْ أَكْتَمْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ
 لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا
 عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ
 يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ
 غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٦﴾ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا
 لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَىٰ الْمَوْسِعِ
 قَدْرُهُ وَعَلَىٰ الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَىٰ
 الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٧﴾ وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ
 فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ
 يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ
 وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٨﴾

و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی به جا می‌گذارند، آن زنان باید چهار ماه و ده روز عده نگه دارند، و هنگامی که به پایان مدت عده‌شان برسند، (دیگر) در مورد آنچه به شایستگی درباره‌ی (ازدواج با مرد دلخواه) خود می‌کنند، گناهی بر شما نیست (و نباید منعشان کنید)، و خداوند از کارهایتان با خبر است. ۲۳۴ برای سخنانی که به کنایه در خواستگاری زنان (در دوران عده‌ی وفات) اظهار می‌کنید، یا (قصد ازدواج با آنان را پس از تمام شدن عده‌شان) در دل خود پنهان می‌کنید، گناهی بر شما نیست؛ (زیرا) خداوند می‌داند که شما در آینده حتماً از آنان خواستگاری می‌کنید؛ ولی با آنان قول و قرار پنهانی نگذارید؛ مگر این‌که (با کنایه و) به صورتی پسندیده سخن بگویید. و تا وقتی که زمان مقرر (عده) به پایان نرسیده، برای پیوند زناشویی تصمیم (قطعی) نگیرید، و بدانید که خداوند آنچه را که در دل‌هایتان هست،

می‌داند. پس، از (مخالفت با) او بترسید و بدانید که خداوند بسیار آمرزنده و بردبار است. ۲۳۵ اگر زنانی را که هنوز با آنان آمیزش نکرده و مهریه‌ای برایشان معین نکرده‌اید، طلاق دهید، گناه نکرده‌اید (، و آن طلاق صحیح است)؛ و (در این صورت)، آنان را با هدیه‌ای شایسته و پسندیده بهره‌مند کنید. (البته) شخص ثروتمند به اندازه‌ی توانش وظیفه دارد و شخص تنگ‌دست (نیز) به اندازه‌ی توانش موظف است. بی‌شک (این کار، بر) نیکوکاران لازم شده است. ۲۳۶ و اگر قبل از این‌که با آنان آمیزش کنید، طلاقشان دهید، در حالی که برایشان مهریه‌ای معین کرده‌اید، (باید) نصف آنچه را که تعیین کرده‌اید (، به آنان بدهید)؛ مگر این‌که (از حق خود) بگذرند؛ یا (اگر سفیه و صغیر باشند)، کسی که پیوند زناشویی به دست اوست، (و با اجازه‌اش گره خورده، از این حق) بگذرد (؛ یعنی پدر یا پدربزرگ پدری آن زن از گرفتن مهریه صرف نظر کند). (البته) گذشت شما، به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. بزرگواری و احسان را در میان یکدیگر فراموش نکنید؛ زیرا خداوند به کارهایتان

۲۳۵. فلسفه و احکام خواستگاری

تعریض: ضد تصریح (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۴۱)، و به معنای سخنی‌ست که دو وجه صدق و کذب یا ظاهر و باطن را با هم دارد (مفردات، ص ۵۶۰). تعریض به خواستگاری، مانند گفتار خواستگاری‌ست که می‌گوید: «من خیلی زن‌دوست و خوش‌معاشرت‌ام.»؛ که مقصودش این است که اگر با من ازدواج کنی، به زندگی خوشی می‌رسی و محبوب می‌شوی. تصریح به خواستگاری، به معنای آشکار کردن میل خواستگار برای ازدواج با یک زن است.

انواع خواستگاری و حکم آن‌ها

۱- خواستگاری از زن بی‌شوهر که در حال عادی به سر می‌برد و عده نگه نمی‌دارد، مطلقاً تعریضی یا تصریحی (حلال است)؛
 ۲- خواستگاری از زن شوهردار یا زنی که در حکم شوهردار است، مانند زنی که در عده‌ی طلاق رجعی - که امکان ازدواج مجدد با شوهر قبلی خود را داراست - به سر می‌برد، مطلقاً تعریضی یا تصریحی (حرام است)؛
 ۳- خواستگاری از زنی که در عده‌ی طلاق بائن - که امکان ازدواج مجدد با شوهر قبلی خود را ندارد مگر به شرط تحلیل - و در عده‌ی وفات شوهر به سر می‌برد، به طور تصریحی حرام، و به صورت تعریضی جایز است (تسنیم، ج ۱۱، ص ۴۱۶).

فلسفه‌ی خواستگاری مرد از زن

عده‌ای برای این که خواستگاری، جنبه‌ی یکطرفه و حالت زن گرفتن به خود بگیرد، و زن، کالایی خریدنی تلقی نشود، خواستگاری را، هم وظیفه‌ی زنان دانسته‌اند و هم مردان. برای پاسخ به این نظر، تبیین سه نکته لازم است:

الف - علت خواستگاری مرد از زن

خدای خالق طبیعت، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب و معشوق بودن. طبیعت، زن را گل، و مرد را بلبل، زن را شمع، و مرد را پروانه قرار داده است. این، یکی از تدابیر حکیمانه و کارهای بزرگ خلقت است که در غریزه‌ی مرد، نیاز و طلب، و در غریزه‌ی زن، ناز و جلوه نهاده است. با خواستگاری مرد، ۱. حیثیت و احترام زن برجا می‌ماند؛ ۲. ضعف جسمانی زن در مقابل نیرومندی جسمانی

مرد جبران می‌شود؛ و ۳. تعادل و توازن در زندگی مشترک آن‌ها برقرار می‌شود. این، نوعی امتیازدهی طبیعی به زن، و نوعی تکلیف نهی طبیعی بر دوش مرد است.

برخلاف مرد، برای زن که می‌خواهد محبوب و معشوق باشد و از قلب مرد سر درآورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، تحمل‌پذیر و موافق غریزه‌ی حیثیت و احترام نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیاناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود. همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دل‌باخته و نیازمند به جنس ماده نشان بدهد. مأموریتی که به جنس ماده داده شده، این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغنا‌ی ظریفانه، دل جنس نر را هر چه بیشتر شکار کند و او را از مجرای حساس قلبش، و به اراده و اختیار خودش، در خدمت خویش بگمارد. از این رو قوانینی که بشر وضع می‌کند - و به عبارت دیگر، تدابیر قانونی که به کار می‌برد - باید این امتیاز را برای زن و این تکلیف را برای مرد حفظ کند. قوانین مبنی بر یکسان بودن زن و مرد از لحاظ وظیفه و ادب خواستگاری، به زیان زن و منافع و حیثیت و احترام اوست و تعادل را به ظاهر به نفع مرد، و در واقع به زیان هر دو به هم می‌زند.

ب - ماهیت خواستگاری مرد از زن

مرد خواستگار، خریدار وصال زن است؛ نه جسم او. مگر هر خریدی، از نوع مالکیت و مملوکیت اشیاء است؟ دانشجو، خریدار علم است؛ شاگرد، خریدار معلم است؛ هنرجو، خریدار هنرمند است. آیا باید نام این‌ها را مالکیت بگذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و هنرمند به شمار آوریم؟ (مجموعه‌ی آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۵۷۰).

ج - ماهیت زن

محبت زن خوب است اگر در پاسخ محبت مرد ابراز شود؛ و الا محبتی که از زن شروع شود، سزاوار اعتنا و ماندگار نیست؛ چراکه نقش زن این است که پاسخگوی محبت مرد باشد، و عشقش، عکس‌العمل محبت مرد باشد؛ نه این که شکل ابتدایی داشته باشد (همان، ص ۲۰۷). / ب



از نمازها و (به ویژه) نماز ظهر مراقبت کنید (که در وقت فضیلت و با شرایط و آداب مناسب خوانده شود) و (در نماز) خاضعانه برای خدا بایستید. ۲۳۸ و اگر (از دشمن یا خطر دیگری) می ترسید، پیاده یا سواره (نماز بگزارید) و هنگامی که امنیت خود را بازیافتید خدا را به شکرانه‌ی اینکه چیزهایی را که هرگز نمی توانستید بدانید به شما آموخت، یاد کنید (و نماز را به صورت معمولی بخوانید). ۲۳۹ کسانی از شما که می میرند و همسرانی به جا می گذارند باید در مورد همسرانشان وصیت کنند (که) بدون اینکه (آنها را از خانه) بیرون کنند تا یک سال هزینه‌ی (زندگی‌شان را پرداخت) کنند، ولی اگر (با میل خودشان از خانه) بیرون رفتند، دیگر در مورد اقدام شایسته‌ای که درباره‌ی (زندگی) خود کنند، گناهی بر شما نیست؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. ۲۴۰ برای زنانی که طلاق داده شده، هدیه‌ی مناسبی (از طرف مرد) در نظر گرفته شود، قطعاً (این

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقَوْمُوا لِلَّهِ قُنُوتِينَ ﴿٢٣٨﴾ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرَجَلًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٩﴾ وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُم وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَرْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَا فِي أَنْفُسِنَا مِن مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾ وَالْمُطَلَّاتُ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿٢٤١﴾ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٣﴾ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾ مَن ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أضعافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾

رَبِّهِ

کار)، بر پرهیزگاران لازم شده است. ۲۴۱ خداوند بدین گونه آیات و نشانه‌هایش را برایتان توضیح می‌دهد، باشد که عقل خود را به کار گیرید. ۲۴۲ آیا (با چشم دل) به کسانی ننگریستی که از ترس مرگ از سرزمینشان بیرون آمدند در حالی که هزاران نفر بودند؛ و خداوند (در آن شرایط) به آنها گفت: «میرید...» پس (آنها مردند و بدن‌هایشان متلاشی شد. ولی خدا برای عبرت دیگران و اتمام حجت دوباره) آنها را زنده کرد. حقیقتاً خداوند نسبت به مردم، لطف و عنایت دارد؛ ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند. ۲۴۳ و در راه خدا (با دشمنان) بجنگید و بدانید که خداوند بسیار شنوا و داناست. ۲۴۴ کیست آنکه (با انفاق به نیازمندان) به خداوند وام نیکویی دهد تا (خدا) آن (مال) را برایش چندین برابر کند به طوری که بسیار بیشتر (از قبل انفاق) باشد. (این) خداست که (رزق و روزی را) تنگ می‌کند و (یا در آن) گشایش می‌دهد و به سوی او بازگردانده می‌شوید (و پاداش انفاقتان را کاملاً دریافت خواهید کرد). ۲۴۵

۲۴۱-۲۴۲. عقلانیت در احکام عملی

گاهی قرآن کریم، مسائل نظری و اعتقادی را طرح می‌کند و سپس مردم را به تفکر و تعقل در مورد آن فرا می‌خواند. عقل منظور در این‌گونه موارد، عقل نظری است. گاهی نیز احکام الهی را باز می‌گوید و هدف از تبیین آن‌ها را تعقل مردم می‌شمارد. در این موارد، منظور، عقل عملی است.

جهل علمی و جهل عملی

در زبان قرآن کریم، جاهل، هم به کسی گفته می‌شود که عالم نیست (جاهل در مقابل عالم)، و هم به کسی گفته می‌شود که به علمش عمل نمی‌کند (جاهل در مقابل عاقل). عالم گناه‌کار، از عقل عملی که با آن خدا عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید (کافی، ج ۱، ص ۱۱)، بهره‌ای نبرده، و در نتیجه، سفيه است (تسنیم، ج ۱۱، ص ۵۲۳). خداوند نیز در این آیه، کلام خود را بر همین اساس استوار کرده و عقل را نیرویی دانسته که انسان در دینش از آن بهره‌مند شود، و به وسیله‌ی آن، راه را به سوی حقایق معارف و اعمال صالح پیدا کند و پیش گیرد. بعضی نیز معتقدند که شاید منظور این است که عقول شما با تبیین آیات الهی کامل می‌شود؛ زیرا عقل فطری، به وسیله‌ی عقل اکتسابی کامل و قوی می‌شود (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۶۴).

بنابراین، در قرآن، مراد از تعقل، ادراک همراه با سلامت فطرت است؛ نه تعقل تحت تأثیر غرایز و امیال نفسانی (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۳۷۵). از این رو قرآن کریم، از مطالب علمی که با اندیشه همراه است، با عنوان تفکر و تعلم، و از معارف عملی که با طهارت روح و انگیزه همراه است، با عنوان تعقل یاد می‌کند (تسنیم، ج ۱۱، ص ۵۲۴).

علم و استدلال؛ مقتضی عمل

نکته‌ی شایان توجه آیه این است که صرف بیان استدلال و اکتساب علم در مورد يك موضوع، باعث تحقق عمل نمی‌شود. از این رو اگرچه علم، سرپلی است که انسان را به عمل می‌رساند، و رسیدن به عقل، بدون کسب علم، شدنی نیست و تنها عالمانند که می‌توانند عاقل (عامل) شوند و شهوت، غضب و دیگر غرایز را مهار کنند، هدف خلقت، عاقل شدن است؛ نه عالم شدن (همان). پس این عواطف و احساسات است که با فهم و ادراک آمیخته می‌شود و مقدمات عمل را فراهم می‌آورد (مونه، ج ۲، ص ۲۱۶). به هر تقدیر، تدبیر و عمل به معارف دینی، افزون بر علم به مفاد قضیه‌ی دینی، در گرو پذیرش ایمان نیز هست که کار عقل عملی است. غرض این‌که اگر برای چیزی برهان اقامه شود، فهم آن چیز به طور لازم اتفاق می‌افتد؛

اما ایمان، عملی است که از سنخ علم و ادراک نیست؛ بلکه کار نفس است، و چون فعل قلب است و میان این فعل و نفس آدمی، عنصر اراده قرار دارد (جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت دینی، صص ۲۲-۲۳)، شاید انسان، چیزی را بفهمد و به آن ایمان نیاورد.

نسبت عقل عملی و تعبد

هجوم همه‌جانبه‌ی دنیای امروز به مفاهیم و معارف دینی، بر محور اتهام کهنه‌ی غیرعقلانی بودن این معارف، و غیرعقلایی بودن عمل مکلفان عامل بدان است.

باید دانست که: ۱- معارف دینی، در نسبت با عقل، دو دسته‌اند: برخی را می‌توان کشف و با براهین عقلی اثبات کرد؛ لکن بعضی دیگر، با عقل اثبات نمی‌شود؛ بلکه فراعقلی است؛ بدین معنا که عقل نمی‌تواند حکمت آن را درک کند؛ نه این‌که آن معارف، خالی از حکمت باشد؛ چراکه تمام احکام الهی، حکیمانه و در مقام جلب مصالح و دفع مفسد هستند؛ ۲- موضع مکلفان در قبال هر يك از دو قسم معارف دینی، متفاوت است. در قسم یکم (معارف اثبات‌شده با عقل)، مکلفان، معارف دینی را با استدلال عقلی می‌پذیرند. اثبات توحید، بخشی از نبوت، بخشی از معاد و ... در این حوزه می‌گنجند. اما در باب پذیرش قسم دوم معارف دینی (معارف فراعقلی که عقل، توان نفی یا اثبات آن‌ها را ندارد)، تعبد لازم است. اثبات ضرورت جهان آخرت، با ادله‌ی عقلی ممکن است؛ لکن شناخت برخی ویژگی‌های آخرت، با عقل امکان‌پذیر نیست. از این رو لازم است مبتنی بر تعبد، به منبع معرفتی دیگری نیز رجوع شود. ضرورت وجود وحی، همین‌جا مشخص می‌شود.

البته باید توجه داشت که اگر دین به عبودیت پروردگار هم دعوت کند، تعبد محققانه را می‌پذیرد و به آن نسبت تعقل می‌دهد؛ چون باز مرتبه‌ای از مراتب عقل در آن فعال است. آن مرتبه‌ی عقلی اما مربوط به عقل نظری نیست؛ بلکه از جنس عقل عملی است. قرآن کریم، در مقام تبیین ویژگی‌های «عباد الرحمن» که دارنده‌ی عقل عملی فعال هستند، می‌فرماید: «کسانی که هرگاه آیات پروردگارشان به آنان یادآوری شود، کر و کور روی آن نمی‌افتند.» (فرقان/۷۳). امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرموده است: «منظور این است که آنان از روی آگاهی گام برمی‌دارند؛ نه از روی شک و تردید.» (نورالقلین، ج ۴، ص ۴۳). از این رو مؤمن حقیقی، خواه در مرحله‌ی عمل به احکام الهی، از عقل نظری بهره گیرد و بر حکمت احکام شرعی استدلال عقلی اقامه کند و خواه این قدرت را دارا نباشد و مبتنی بر عقل عملی بر اجرای احکام الهی عزم کند، در محدوده‌ی عقلانیت و آگاهی به سر می‌برد. /



أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ ائْتِنَا بِعِصْمَةٍ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ آلَ مُوسَى أَنْ يَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ ابْنَ اللَّهِ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَى وَآءَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾

آیا به (وضعیت) آن گروه از سران بنی اسرائیل که پس از موسی بودند، توجه نکردی؛ آن زمان که به پیامبری که داشتند، گفتند: «برایمان فرماندهی بگمار تا در راه خدا (با دشمن) بجنگیم.»؟ (پیامبرشان) گفت: «آیا گمان نمی‌کنید که اگر جنگ بر شما واجب شود، (نافرمانی کنید و) نجنگید؟» گفتند: «چرا در راه خدا نجنگیم؛ با این‌که (توسط دشمن) از سرزمین و از (کنار) فرزندانمان رانده شده‌ایم؟! ولی هنگامی که جنگ بر آنان واجب شد، جز اندکی از آنان، (همه) سرپیچی کردند. (آری)، خدا از وضعیت ستمگران به خوبی آگاه است. ۲۴۶ پیامبرشان به آنان گفت: «به راستی خداوند طالوت را به فرماندهی شما گماشته است.» آنان گفتند: «چطور او فرمانده ما باشد؛ در حالی که ما از او به فرماندهی سزاوارتریم؛ زیرا وی نه از

دودمان نبوت است و نه از خاندان سلطنت) و از نظر مالی ثروت فراوانی به او داده نشده است؟!» (پیامبرشان) گفت: «خداوند، او را بر شما برگزیده و از نظر دانش و (قدرت) جسم فزونی بخشیده است، و خداوند (آن مقدار که صلاح بداند، از) پادشاهی‌اش به هر کس که بخواهد، می‌دهد، و (رحمت) خداوند، فراگیر، و (او) بسیار داناست.» ۲۴۷ و پیامبرشان به آنان گفت: «نشانه‌ی (خدایی بودن) فرماندهی او این است که صندوق (عهد) که آرامش خاطر از طرف پروردگارتان و باقی‌مانده‌ای از میراث خاندان موسی و خاندان هارون در آن وجود دارد (و سال‌ها از میان‌تان پنهان بوده است)، در حالی که فرشتگان حملش می‌کنند، نزدتان خواهد آمد. اگر مؤمن باشید، بی‌شک در این (معجزه) برایتان نشانه‌ای (از الهی بودن فرماندهی طالوت) وجود دارد.» ۲۴۸

۲۴۷. زمینه‌های تاریخی سربچی از حاکم الهی؛ درسی

برای امت اسلام

نقل حکایات و سرگذشت‌ها در قرآن کریم، برای این است که امت اسلام از آن‌ها در اوضاع مشابه استفاده کند.

شیعه، با ارایه‌ی دلایل فراوان عقلی، قرآنی، روایی و تاریخی معتقد است که اتفاقات بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، جریان حوادث تاریخ اسلام را به کلی تغییر داد و امت اسلام را از آنچه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواسته بودند، دور کرد. مخالفان اما گاه فارغ از استنادات ارایه شده و بدون پاسخ‌گویی به آن‌ها، اتفاق افتادن حوادث مورد ادعای شیعیان را با تمسک به قرائنی زیر سؤال می‌برند. این نوع اشکال کردن، مانند آن است که کسی سند معتبر مالکیت جایی را نشان دهد، و طرف مقابل بگوید: «آخر مگر می‌شود؟ تو اگر این قدر مال داری، (مثلاً) چرا این طور ساده زندگی می‌کنی؟» این، صرفاً یک استبعاد است، و می‌توان بدان پاسخ هم داد؛ ولی باید توجه کرد که اصولاً استبعاد و «مگر می‌شود؟» قوتی در مقابل سند معتبر ندارد. می‌گویند: مگر می‌شود جمعیت انبوه مسلمانان، بارها جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و به‌ویژه در غدیر خم با حضرت علی علیه السلام بیعت کرده باشند؛ اما پس از رحلت پیامبر، پیمان خود را زیر پا نهاده باشند؟

در پاسخ، ابتدا تأکید می‌کنیم که دلایل شیعه فی‌المثل در باب حدیث غدیر فراوان است (ر.ک: توضیحات مائده/۶۷۳) و اشکالاتی از قبیل نکته‌ی ذکرشده، آن دلایل را منتفی نمی‌کند و از دلالت نمی‌اندازد. به‌علاوه، تحلیل‌های تاریخی و قرآنی فراوان برای روی‌گردانی اشاره شده در سؤال وجود دارد که به نمونه‌هایی از آن، ذیل آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی بقره (ص ۸) اشاره شده است.

اکنون به پاسخی برگرفته از آیه‌ی صدر کلام توجه شود: آیه‌ی شریف، این حقیقت را آشکار می‌کند که ممکن است در میان امت پیامبری، شخصی منتخب خداوند معرفی شود؛ اما امت آن پیامبر، به بهانه‌های واهی، از پیروی او سر باز زنند. در این آیه، واقعیت تلخ مذکور، از جهات متعددی

سزاوار تأمل است: ۱. پیروان، بر اساس آیه‌ی ۲۴۶، خودشان از پیامبران خواسته بودند که از خداوند درخواست کند که فرماندهی برای آنان تعیین فرماید؛ اما همینان، در ادامه‌ی کار، زیر بار کلام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرفتند؛ ۲. آیه‌ی ۲۴۷ نشان می‌دهد که آنان پس از اعلام پیامبران مبنی بر فرماندهی طالوت، بلافاصله مخالفت خود را بدون هیچ رودربایستی و مقدمه‌ای، بسیار صریح اعلام کردند. این، نشانه‌ی شدت تجزی در برابر خدا و رسول اوست؛ ۳. آنان در حالی که گویا خود را از خدای متعال به مصالح عالم‌تر می‌شمردند، با کمال جسارت، برای کار خود استدلال هم می‌کردند که طالوت چنین است و چنان نیست؛ ۴. همانان، با جسارتی افزون، خود را از جناب طالوت شایسته‌تر معرفی کردند: «چگونه او بر ما حکومت کند؛ با این‌که ما از او شایسته‌تریم؟»

از این قبیل واکنش‌های بنی‌اسرائیل، موارد دیگری نیز در قرآن کریم نقل شده است (مانند ماجرای مشرک شدن اکثر آنان، پس از غیبت چهل‌روزه‌ی حضرت موسی). بر اساس برخی روایات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، تکرار روش‌های آنان توسط امت اسلام را چنین گزارش فرموده‌اند: «امتم سنت بنی‌اسرائیل را قدم به قدم، و وجب به وجب، عیناً، مانند شباهت انگشتان مشابه دو دست چپ و راست پیشه می‌کنند؛ به گونه‌ای که اگر آنان به سوراخی خزیدند، اینان نیز با آن‌ها در آن سوراخ می‌خزند.» (اثبات الهداة، ج ۱، ص ۳۵۵).

یکی از یهودیان به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: شما هنوز پیغمبرتان را به‌خاک نسپرده بودید که در باره‌ی او اختلاف کردید! امام علیه السلام با بیانی که هم سرزنش یهودی را باطل می‌کرد و هم مؤید بحث ماست، فرمود: «انحرافی که در مسلمانان رخ نمود، اختلاف در شنیده‌های مردم از رسول خدا (در موضوع جانشینی) بود و نه در باره‌ی خود او؛ اما یهودیان هنوز پایشان از آب دریا (که به اعجاز الهی از آن عبور کردند) خشک نشده، به پیغمبرشان گفتند: خدایی برای ما قرار بده؛ همان‌طور این بت‌پرستان خدایانی دارند. آنگاه (موسی) فرمود شما مردمی نادان هستین (اعراف/۱۳۸).» (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۷) م/



فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ
 بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ
 فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ
 إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ
 الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلتَقُوا اللَّهَ كَرِهُوا فِتْنَةَ
 قَلِيلَةٍ غَلَبَتِ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ
 الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾ وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا
 رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا
 عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ
 وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ
 وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ
 النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ
 اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ
 نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

(بدین ترتیب، صندوق عهد نزدشان آمد و آنان، فرماندهی طالوت را پذیرفتند و برای جنگ آماده شدند.) پس هنگامی که طالوت با سپاهیان (از سرزمینش) جدا شد، (به آنان) گفت: «خداوند (می‌خواهد) شما را با رودی آزمایش کند؛ بدین صورت که هر کس از آن بنوشد، از (همراهان) من نیست، و هر کس از آن ننوشد، از (همراهان) من است؛ مگر کسانی که (فقط) یک کف دست (آب) بردارند.» ولی جز عده‌ی کمی از آنان، (بقیه) از آن نوشیدند. هنگامی که او و مؤمنان همراهش از آن (رود) گذشتند، (عده‌ای) گفتند: «ما امروز توان مقابله با جالوت و سپاهانش را نداریم.» (ولی) آنان که یقین داشتند با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: «چه بسیار (پیش آمده که) گروهی کم‌شمار، با توفیق خداوند، بر گروهی (با افراد و امکانات) بسیار پیروز

شده است. (آری)، خداوند با صابران است.» ۲۴۹ و هنگامی که برای (جنگ با) جالوت و سپاهانش ظاهر شدند، گفتند: «پروردگارا، بر (ظرف وجود) ما، (پیمانه‌ی) صبر و شکیبایی بریز و گام‌هایمان را استوار کن و ما را یاری ده تا بر این مردم کافر پیروز شویم.» ۲۵۰ پس (خداوند دعایشان را اجابت کرد و) با توفیق خدا، آنان را شکست دادند، و داوود، جالوت را کشت، و خدا به داوود پادشاهی و حکمت داد و از آنچه (خود) می‌خواست، به او آموخت. (آری)، اگر خدا به وسیله‌ی برخی از مردم، (ستم و تجاوز) برخی دیگر را دفع نمی‌کرد، بی‌شک فساد زمین را فرا می‌گرفت؛ ولی خداوند به مردم جهان لطف و عنایت دارد. ۲۵۱ این‌ها، آیات خداست که بر تو می‌خوانیم؛ در حالی که با حق (و یقین) پوشیده شده است، و بی‌شک تو از پیامبرانی. ۲۵۲

تاب نیاوردند و مردود شدند؛ اما همانان نیز در ادامه، از رویارویی با سپاه جالوت سر باز زدند.

لغزش‌های جمعی در تاریخ اسلام

نقل سرگذشت پیشینیان در قرآن کریم، برای این است که امت اسلام، درس‌های برگرفته را در دوران حیات خود و در موارد مشابه به کار بندد. قرآن کریم از مواردی گزارش می‌کند که در دوران رسالت رسول خدا ﷺ نیز اکثریتی از جامعه لغزیده‌اند. به این نمونه‌ها توجه کنید: ۱- فرار از میدان احد: «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید (و از شدت وحشت) به هیچ‌کس توجه نمی‌کردید و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد؛ اما اعتنا نمی‌نمودید)...» (آل‌عمران/۱۵۳)؛ ۲- فرار از میدان حنین: «... و زمین با همه‌ی وسعتش بر شما تنگ آمد. سپس (به دشمن) پشت کرده، فرار کردید.» (توبه/۲۷)؛ ۳- تنها گذاشتن رسول خدا ﷺ در حال ادای خطبه‌ی جمعه، برای بهره‌ای مادی و ناچیز: «... هنگامی که تجارت یا سرگرمی‌ای را ببینند، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده (در حال اقامه‌ی نماز جمعه) رها می‌کنند. بگو: آنچه نزد خداست، بهتر از لُهو و تجارت است، و خداوند، بهترین روزی‌دهندگان است.» (جمعه/۱۱).

در تفاسیر شیعه و سنی آمده که کاروانی تجاری از راه رسیده بود که مواد غذایی می‌فروخت و طبلی را برای خبر کردن مردم به صدا در آورده بود. مردم، جز ۸ یا ۱۲ نفر، پیامبر ﷺ را در حال اقامه‌ی خطبه تنها گذاشتند و سراغ کاروان تجاری رفتند. طبری در نقلی (ج ۲۸، ص ۶۸) آورده که این اتفاق، سه جمعه‌ی متوالی تکرار شد.

از این قبیل موارد، در قرآن کریم و تاریخ اسلام به فراوانی یافت می‌شود. پس وقتی مردم، در حیات و حضور رسول خدا ﷺ چنین در امتحانات گاه نه‌چندان دشوار الهی لغزیده‌اند، جای استبعاد و استعجابی ندارد که فی‌المثل، وقتی آن حضرت در جمع ده‌ها هزار نفر، موضوع جانشینی پس از خود را طرح کرده باشند، این مسئله پس از رحلت حضرت با چالش جدی روبه‌رو شود. **ام**

۲۴۹. اکثریت و حقانیت؛ نگاهی به لغزش‌ها در صدر

اسلام

یکی از معیارهای ناصحیح که گاه پیدا و گاه پنهان، اذهان را به سمت و سوی حق‌پنداری يك عقیده و مرام سوق می‌دهد، ملاک انگاشتن اکثریت است. کثرت جمعیت - به‌ویژه هرچه انبوه‌تر باشد - همواره چشم‌گیر است و نوعی اثر ناخودآگاه در اذهان به‌جا می‌گذارد؛ بدین مضمون که مگر می‌شود این‌همه جماعت خطا کنند؟ اکثریت همچنین دستاویز فریبنده‌ای برای به کرسی نشاندن ادعاهای بی‌دلیل است. قرآن کریم، چنین موضع‌گیری‌های صریحی در قبال این معیار دارد: «... وَ لَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» (اعراف/۱۸۷)؛ «... إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَ لَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُونَ» (هود/۱۷)؛ «و بیشتر مردم، هرچند اصرار بورزی، ایمان نمی‌آورند.» (یوسف/۱۰۳)؛ «اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند، اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ (زیرا) آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و جز این نیست که (با تکیه بر گمان و حدس) دروغ می‌گویند.» (انعام/۱۱۶).

البته در موضوعات مربوط به امور جاری زندگی، در مواردی که خداوند متعال حکمی نفرموده و کار را به‌اختیار انسان واگذاشته، مراجعه به اکثریت، یکی از راه‌های عقلایی‌ست که تفصیل بحثش در اینجا نمی‌گنجد؛ اما سخن ما در باره‌ی امور دینی و امر و نهی الهی‌ست. علاوه بر مضامین آیات ذکرشده که در باره‌ی اکثریت مطلق انسان‌ها سخن گفته‌اند، حتی در میان ایمان‌آوردندگان به دین حق نیز چنین نیست که در طول زمان و در مسیر حوادث و ابتلائات، ملاک اکثریت، تعیین‌کننده‌ی حقانیت باشد. آیه‌ی شریف، از چنین وضعی خبر می‌دهد. گروهی از مؤمنان بنی‌اسرائیل، در برابر برگزیده‌ی الهی موضع گرفتند. آنان (بر اساس آیه‌ی ۲۴۷) ابتدا با اصل رهبری جناب طالوت مخالفت ورزیدند و سپس در مقام اطاعت از وی، آنگاه که با چشمه‌ی آبی آزموده شدند، جز اندکی